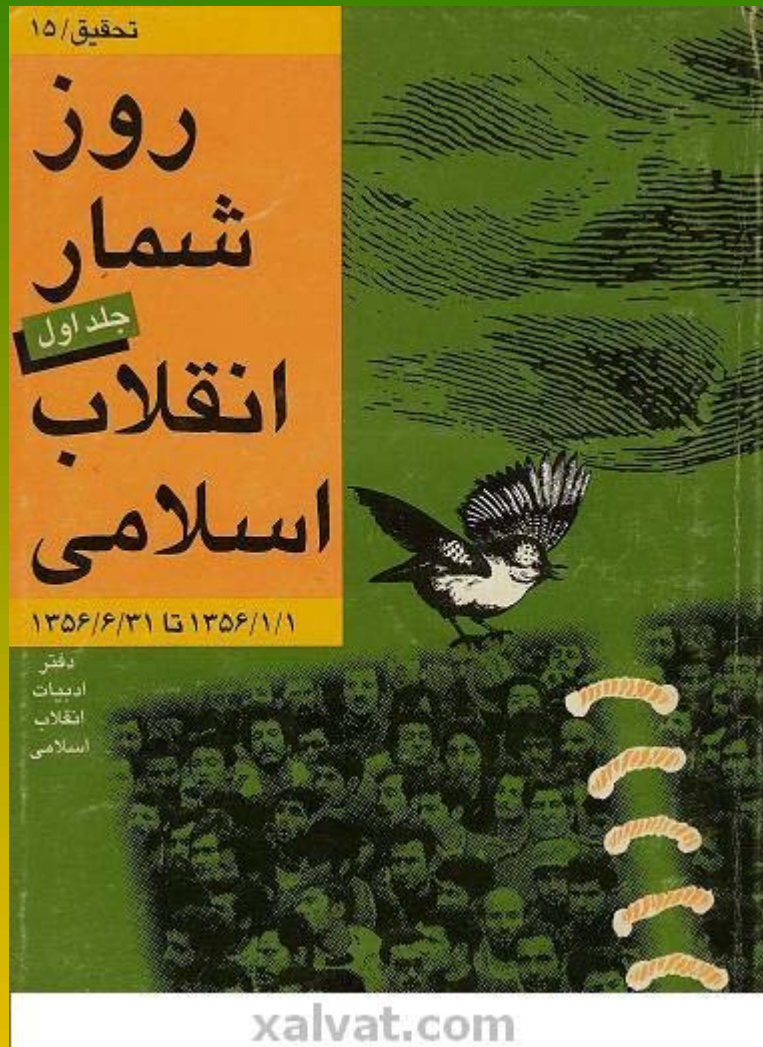




۱۰۹

پیشگفتارهای مجموعه " روزشمار انقلاب اسلامی "



xalvat.com



روزشمار

■ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی

■ روزشمار انقلاب اسلامی (جلد اول)

■ واحد تدوین تاریخ انقلاب اسلامی

طرح جلد: کوروش پارسائزاد

چاپ اول: ۱۳۷۶ - تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی، صفحه آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: موسسه انتشارات سوره

نقل و چاپ نوشته ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

ISBN: 964-471-267-6

شابک: ۹۶۴ - ۴۷۱ - ۲۶۷ - ۶



فهرست مطالب

xalvat.com

۷.....	اشاره
۹.....	مقدمه
۳۷.....	فروردین
۱۰۷.....	اردیبهشت
۱۸۱.....	خرداد
۲۶۵.....	تیر
۳۹۳.....	مرداد
۵۰۱.....	شهریور
۵۸۲.....	فهرست اعلام



مقدمه

۶

مقدمه

«محمدرضا پهلوی»، آخرین نام از سلسله نامهای شاهان ایران، روز پنجم مرداد ماه ۱۳۵۹ در بیمارستان «المهدی» قاهره مرد. ^۱ او که در خاطره دست کم دو نسل از ایرانیان به جای مانده، به هنگام مرگ با بیست و چند کیلو وزن، پوستی بود بر استخوان و نه چیزی بیش از این. و این، همه آن تفاخر، تجمل و ستمی بود که بیش از سی و شش سال سایه خود را بر پیکره زندگی مردم ایران گسترانیده بود.

سه سال پیش از آن، هنگامی که در دی ماه ۱۳۵۶، نخستین شعله های انقلاب در شهر قم زبانه کشید و سال بعد در هفدهم شهریور به خون نشست، سلطان جزیره آرامش، اعتماد و روحیه خود را از دست داده بود و سایه ای بود بی رنگ از آن جبروتی که در کاخ سعدآباد دموکراسی های غرب را نصیحت می کرد و مدعی بود که مردم ایران را به سوی تمدن بزرگ رهنمون می شود. اینک که مرگ در غربت و آوارگی فرآمده بود، گذشته به تاریخ تعلق داشت. تاریخی که بدون هیچ ترحمی به داوری می نشیند و بیدار و تیزبین گفتار و کردار را می کاود، تا قضاوت نهایی خود را به نسلیها عرضه کند. ^۲

xalvat.com

تا حوالی نیمه قرن سیزدهم هجری، سلاطین خود را نمایندگان خدا در زمین می دانستند. خاستگاه دولت هم اراده و مشیت پروردگار بود. به همین دلیل، نهادی که قدرت در آن متمرکز بود، خویش را فقط در برابر خداوند مسؤول می دانست. این توازی قدرت (قدرت سلطان و قدرت خداوند) با پیدایش شرایط نوین جهانی ادامه حکومت به شیوه پیشین را مختل کرد. این تردید با انقلاب مشروطه اوج گرفت و جامعه ایران تلاش فراوانی برای ایجاد نظام حکومتی متناسب با اوضاع و احوال جدید به خرج داد، اما با حاکمیت نظام سلطنت پهلوی خواست جدیدی مطرح شد. حکومت پهلوی خواستار حکومت مشروطه بود، اما بدون محتوای آن و سرمایه داری بدون نهادها، نظریه ها و سیاستهای وابسته بدان. زیرا براساس نظام عقیدتی شاهنشاهی، سلطنت به مثابه نهادی جاودانی و تغییرناپذیر در هر شرایطی می توانست نقش خود را به عنوان حافظ استقلال و حاکمیت ایران (بدون تغییر بنیادی در شیوه حرکت) به انجام رساند. این نظام عقیدتی در طول سلطنت پهلوی دوم شکل سازمان یافته تری پیدا کرد.

نظریه حکومتی شاه، معجونی بود از میراث و رؤیاهای به جای مانده از عهد باستان درباره تقدس و «فرو ایزدی» شاهان و معیارها و ضابطه های استبداد سلطنتی و تقلید دست و پا شکسته ای از نظام همه پرسی در اروپای غربی. به دیگر سخن، نظریه ای که شاه سلطنت یا «ودیعه آسمانی» خود را براساس آن توجیه و تفسیر می کرد، ملغمه ای بود از سنتهای متروک و نوگرایی عاریتی. بعد از دهه بحرانی و پرتلاطم ۳۰ و به ویژه پس از سالهای آغازین دهه ۴۰ - که به راستی پایه های رژیم را متزلزل کرد - تا پیروزی انقلاب اسلامی، در ساختار حکومتی شاه چند نهاد (به عنوان حافظان و معریان نظام عقیدتی شاهنشاهی) بیش از همه خودنمایی می کردند و قدرت را در هدفی که به شاه ختم می شد، در اختیار داشتند. دولت (حاکمیت) شاه سه رکن اصلی



xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۱۰

داشت:

- ۱- شاه: شاه خود را در رأس دولت قرار داده بود و تمام نهادهای دیگر را وابسته به دربار کرده بود.^۲ و بدین ترتیب بخش تفکیک ناپذیری از دولت شده بود.
- ۲- شبکه اداری: این شبکه متشکل بود از کابینه، مجلس و دستگاه اداری.
- ۳- نهادهای نظامی: مهمترین آنها شامل نیروهای مسلح و ساواک بود.^۳

سوداگر درباره ارکان نظام شاه می نویسد:

«سلطنت پهلوی صرف نظر از برخورداری از حاکمیت لایه کوچکی از سرمایه داران و مالکان ثروتمند (نخبگان) فاقد پایگاه معتبر طبقاتی حتی میان لایه های اصلی سرمایه داری ایران- سرمایه داری صنعتی، سرمایه داری تجاری- بود. همین ضعف شدید پایگاه قابل اعتماد طبقاتی و خلاء ناشی از تکیه گاه نیرومند اجتماعی به نوبه خود شاه و هیأت حاکم را به تقویت و گسترش بیش از پیش سازمانهای مختلف و پیوسته روبه افزایش دولتی و ادار می کرد. به همین مناسبت سازمانهای نیروهای مسلح و سازمانهای دولتی در سراسر دوران سلطنت تکیه گاههای عمده سلطنت و طبقه حاکم را تشکیل می دادند و بزرگترین اقلام بودجه نیز به همین منظور اختصاص داده شده بود. هر قدر سلطنت پهلوی به پایان خود نزدیکتر می شد اهمیت و نقش نهادهای نامبرده و دربار در تعیین سیر تحولات نظام حاکم افزون تر می گردید و تحمل بار سنگین هزینه های فزاینده آنها برای اقتصاد بیمار کشور و رویارویی با مسایل پیچیده و تودرتوی سازمانی آنها را دشوارتر می نمود.»^۴ این دسته بندی از سوی دیگر تحلیلگران حاکمیت پهلوی نیز تا حدودی رعایت شده است و در این باره می توان گفت که اتفاق نظر وجود دارد. حتی تحلیلگران مارکسیست نیز بیش و کم همین دسته بندی را به کار برده اند. بنابراین ارکان یادشده را تحت عنوان دربار، نیروهای مسلح و ساواک، و دولت مورد بررسی قرار می دهیم:

دربار

دربار شاهان باتوجه به نزدیکی به رأس هرم قدرت همواره محل انواع زدوبندها، نفوذهای سیاسی و اقتصادی، قتلها و فجایع، روابط نامشروع و فسادها بوده است. در این میان دربار ایران را با تاریخ بیش از دوهزار ساله اش قدیمی ترین، باتجربه ترین و در عین حال ضدمردمی ترین نهادها برای حفظ و تحکیم حاکمیت باید خواند.^۵

وزارت دربار به رهبری مستقیم شاه و «محفل درونی» اش^۶ براساس یک شبکه گسترده پلیسی همه امور کشور را زیر نظر داشت. شاه از طریق وزارت دربار با ایجاد رقابت، حسادت و کینه میان نخبگان و عالی رتبان «چهل فامیل» و گزینش ناظران و جاسوسیهایی حتی برای نزدیکترین فرمانبران و اعضای محفل درونی اش می کوشید پایه های قدرت خود را تحکیم بخشد. اما خود وزارت دربار هم به رغم سرمایه گذاری بزرگی که برای آن شده بود، نتوانست کانون امن و قابل اعتمادی برای تداوم سلطنت شاه باشد. توطئه چینی درباریان علیه یکدیگر حتی علیه شاه، رقابت آنها برای چپاول درآمدهای کشور و احراز پستهای پرمسئولیت و پردرآمد یکی از دردسرهایی بزرگ شاه در سراسر دوران سلطنتش شده بود. دربار به علت قدرت و دخالت روزافزونش در امور اقتصادی کشور، خود در واقع به صورت بزرگترین بنگاه زدوبند و کار



چاق کنی تبدیل شده بود. بیشتر درباریان از شاه گرفته تا خواهرزاده‌ها و خویشاوندان سببی و نسبی و وابستگان دور و نزدیک به آن، با سرمایه‌گذاری و دخالت مستقیم یا از طریق واسطه‌ها و دلالهای مختلف که دور خود جمع کرده بودند با ایجاد «دفاتر مخصوص» در خرید و فروشهای کلان، واردات و صادرات، کشاورزی و صنعت، بانکداری و مقاطعه‌کاری با یکدیگر رقابت می‌کردند.

احسان نراقی، که سالها در حلقه نزدیکان فرح بوده است در کتاب «از کاخ شاه تا زندان اوین» گوشه‌ای از نفوذ اختاپوسی دربار در امور اقتصادی کشور را بیان کرده است. آنچه او در این کتاب به عنوان صورت مذاکرات خود با شاه عنوان می‌کند، تنها بخشی از واقعیت است که وی از آن مطلع شده است.^۸ به علاوه اطلاعات دیگری نیز در این زمینه از سوی نزدیکان دربار از جمله فردوست، پرویز راجی، داریوش همایون و فریدون هویدا بیان شده که تا حدودی یکدیگر را تکمیل می‌کند.

بودجه رسمی و اسمی دربار بدون احتساب بودجه‌های مخفی و بودجه‌های مربوط به اداره بیوتات سلطنتی، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، جمعیت خیریه فرح پهلوی، بنگاه خیریه اشرف پهلوی، باشگاه ورزشی شاهنشاهی، هزینه کاخهای سلطنتی و هزینه‌های دیگر از ۶۹۷ میلیون ریال در سال ۱۳۵۱ به ۱۳۹۷ میلیون ریال در سال ۱۳۵۳ افزایش پیدا کرد.^۹

اما بخش عمده درآمد دربار و درباریان نه از محل بودجه رسمی که از طریق مشارکت در کارهای «آزاد» تأمین می‌شد. «بنیاد پهلوی» که به ظاهر صورت یک مؤسسه خیریه را داشت و از محل کمکهای اختصاصی شاه به وجود آمده بود، مهم‌ترین منبع درآمد شاه و دربار را تشکیل می‌داد. بار هزینه‌های بنیاد بر دوش اقتصاد کشور بود اما سود بی حساب و کتابش به حساب شاه و درباریان منظور می‌شد.

بنیاد پهلوی در سال ۱۳۳۷ برای پیگیری سه هدف اصلی تشکیل شد:

- یافتن منابع مالی برای شرکتهای تجاری متعلق به شاه.

- نظارت و هدایت اقتصاد کشور، از طریق سرمایه‌گذاری در زمینه‌های مختلف.

- حمایت مالی از افراد وفادار به سلطنت یا به عبارتی دقیق‌تر، افراد وفادار به شخص شاه.

پس از تأسیس این بنیاد، املاک خصوصی شاه در اختیار آن قرار گرفت. شمار دهات سلطنتی در سال ۱۳۳۸ بالغ بر ۲۱۶۷ پارچه و شمار خانواده‌های روستایی مقیم آنها به بیش از ۴۹ هزار خانوار می‌رسید. اموال و داراییهای بنیاد، در وهله اول از طریق بانک عمران کسب می‌شد که خود این بانک، کارگزار تعداد زیادی از بانکهای دیگر و شرکتهای بیمه ایرانی، به شمار می‌رفت. هشتاد درصد شرکت بیمه ملی به این بانک تعلق داشت که در ادارات دولتی لقمه‌های چربی را تصاحب کرده بود؛ از جمله، انحصار بیمه‌های شرکت ایران ایر را که درآمد سالیانه خالص آن به ۳۰۰ میلیون فرانک بالغ می‌شد. علاوه بر اینها بنیاد، مالک زنجیره وسیعی از هتلها و کازینوها بود، به طوری که می‌توان گفت تقریباً انحصار این امور در اختیارش قرار گرفته بود.

اکثر این فعالیتها، به عنوان بنیاد پهلوی صورت نمی‌گرفت، بلکه تحت پوشش دیگری از جمله شرکتهای خصوصی خارجی و ایرانی، انجام داده می‌شد در نتیجه نه تنها مردم از وجود آنها اطلاعی نداشتند، بلکه خود مسؤولان دولتی هم سردرگم شده بودند.^{۱۰}



xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۱۲

از سال ۱۳۵۲ به بعد بنیاد پهلوی اقدام به خرید اموال غیرمنقول در خارج از کشور کرد.^{۱۱} از آن پس میزان داراییهای بنیاد در داخل و خارج کشور همچنان رو به رونق و فزونی گذاشت؛ به طوری که براساس یک برآورد محافظه کارانه میزان این داراییها در سال ۱۳۵۶ به حدود ۲۸۰۰ تا ۳۲۰۰ میلیون ریال بالغ گردید؛^{۱۲} ضمن اینکه از پرداخت هرگونه مالیاتی معاف بود.^{۱۳} بنیاد پهلوی دارای ۱ تا ۱۰۰ درصد سهم ۱۰ بانک و شرکت سرمایه گذاری، ۸۰ درصد سهام شرکت بیمه، ۱۰۰ درصد سهام ۱۷ هتل درجه یک، ۲۰ تا ۱۰۰ درصد سهام ۵ مجموعه جهانگردی، اکثریت سهام ۴ مجتمع مسکونی و تجاری، ۲۵ تا ۴۰ درصد سهام ۶ کارگاه بزرگ صنایع معدنی غیرفلزی، ۹٫۵ تا ۱۰ درصد سهام ۳ کارخانه از صنایع وابسته به خودروسازی، بخش عمده سهام ۳ شرکت و بنگاه چاپ و انتشارات کتاب، بخشی از سهام ۶ کارخانه تولید قند و شکر و نیز ۴ شرکت کشت و صنعت، سرمایه گذاری در شش واحد صنعتی مانند داروسازی، پوست و چرم و ماشینهای حساب بود.

آنچه یاد شد معرف داراییهای شناخته شده و به ظاهر قانونی بنیاد پهلوی، یکی از واحدهای کسب و کار دربار پهلوی بود. ثروت هریک از «شاهزاده‌ها»، «شاهپورها» و «والاگوهرها» شامل اراضی شهری، مزرعه، کارخانه و کارگاه، سهام در شرکتها به ویژه داراییهای خارجی آنها سر به میلیاردها دلار می‌زند، که آمار دقیقی از آنها هرگز به دست نیامده است چنانکه «رواسانی» به نقل از «ژرارد دوویل» بیوگرافی نویسنده فرانسوی شاه در این باره می‌نویسد: «بدون شک شاه یکی از ثروتمندترین مردان جهان است. تمام متخصصین اقتصادی خارجی و داخلی این عقیده را قبول دارند. بزرگترین بخش ثروت سلطنتی قابل رؤیت نیست. در ایران این ثروت زمینهای بسیار بزرگی را دربرمی‌گیرد که بر اثر اصلاحات ارضی هم به دهقانان فروخته نشدند. ثروت‌های دیگر شاه به طور عمده در بانکهای سوئیس تمرکز داده شده و از طرف آن بانکها اداره می‌شود. درآمدی که شاه جمع‌آوری می‌کند از منابع متعددی از زمین داری گرفته تا حمل و نقل نفت به دست می‌آید. اخبار و اطلاعات محرمانه و مختصری که از محافل بانکی بدست می‌آید امکان می‌دهد که این احتمال تقویت شود که قسمتی از ثروت سلطنتی به چندین میلیارد می‌رسد.»^{۱۴}

این حرص و ولع به مال‌اندوزی در حالی صورت می‌گرفت که طبق آمار رسمی در سال ۱۳۵۵، یک پزشک برای هر ۳۰۰۰ نفر، یک دندانپزشک برای ۱۹۰۰۰ نفر و یک تخت بیمارستان برای هر ۷۱۱ نفر وجود داشت. ضمن اینکه اینها میانگین‌های سراسری بودند، یعنی از پزشکان، دندانپزشکان و تختهای بیمارستانی احتمالاً فقط در تهران بود.^{۱۵}

نیروهای مسلح و ساواک

الف - نیروهای مسلح بخش تفکیک‌ناپذیری از دولت شاه بودند. دودمان پهلوی، سلطنت خود را مدیون یک کودتای نظامی در اسفندماه ۱۲۹۹ بود و همین نیروهای مسلح بودند که در مرداد ۱۳۳۲ به هدایت سازمان جاسوسی امریکا، با کودتای دیگری دولت دکتر مصدق را سرنگون کردند و شاه را به تخت سلطنت بازگرداندند.

دو نهاد سلطنت و ارتش در طول حکومت سی و هفت ساله محمدرضا پهلوی به هم گره خورده بودند و قدرت و بقای هر یک به قدرت و بقای دیگری منوط شده بود.^{۱۶} اغلب مشاورین



نزدیک شاه از میان سران ارتش انتخاب شده بودند. به طوری که از بین ۱۳ نفر از نزدیکترین مشاوران او (به استثنای خانواده سلطنتی) ۵ نفر از آنها را امرای ارتش تشکیل می دادند.^{۱۷} و در همین راستا تقویت و تحکیم ارتش و دیگر نیروهای مسلح از نظر کمی و کیفی و تجهیز آن با پیشرفته ترین و پیچیده ترین سلاحها و از همه مهمتر ریشه کن کردن هر نوع اندیشه و اعتقاد سیاسی جز اطاعت کورکورانه از شاه و پرستش وی، اساس سیاست نظامی شاه بود.

نظر اجمالی به بودجه ارتش، هزینه های جنگی، خریدهای تسلیحاتی و رابطه سلطه ارتش با سازمانهای پلیسی و جاسوسی، گویای این واقعیت است که شاه پس از رهایی از کابوس سالهای ۲۹-۳۲، تنها راه چاره برای جلوگیری از پیدایش حرکتی ضد سلطنتی را در تقویت بیش از پیش نیروهای نظامی جستجو می کرد. ضمن اینکه این حرکت با دکتترین نیکسون در منطقه نیز تطابق داشت. بنابراین تقاضاهای شاه برای تجهیز نظامیان به سرعت برآورده می شد. به همین خاطر هزینه های نظامی در ظرف مدت ۱۷ سال یعنی در فاصله سالهای ۴۹-۱۳۳۲ تا ۱۲ برابر افزایش یافت و از ۶۴ میلیون دلار به ۸۸۰ میلیون دلار رسید.

آهنگ افزایش بودجه و هزینه های نظامی به ویژه در سالهای ۵۵-۱۳۵۳ شتاب بیشتری پیدا کرد. به طوری که در فاصله سالهای یاد شده، نسبت به سال پیش از آن به ترتیب ۱۴۱، ۷۲ و ۴۱ درصد فزونی شد.^{۱۸} و ظرف مدت چهار سال (۵۵-۱۳۵۲) حدود ۶ برابر افزایش پیدا کرد.

در میان نیروهای مسلح، بیشترین اعتبارات بودجه در اختیار وزارت جنگ گذاشته شده بود. به طوری که از مبلغ ۱۰۶/۸ میلیارد ریال بودجه نیروهای مسلح در سال ۱۳۵۱ مبلغ ۷ میلیارد ریال (۶/۶ درصد) به شهرانی کل کشور، ۸ میلیارد ریال (۷/۵ درصد) به ژاندارمری کل کشور و حدود ۹۱ میلیارد ریال (۸۵ درصد) به وزارت جنگ و بقیه صرف امور بازنگشتگی شده بود. این بودجه در سال ۱۳۵۳ به ترتیب به ۱۱ میلیارد ریال (۴/۶ درصد) ۱۲/۵ میلیارد ریال (۵/۲ درصد) و ۲۱۴ میلیارد ریال (۸۹/۷ درصد) و جمع کل به بیش از ۲۳۸/۹ میلیارد ریال افزایش پیدا کرد.^{۱۹}

بودجه علنی نیروهای مسلح و درصد آن به بودجه کل کشور در سالهای ۵۷-۱۳۴۸ (به میلیون ریال)

بودجه نیروهای مسلح	بودجه کل	درصد بودجه نظامی به بودجه کل کشور
۱۳۴۸	۴۷,۶۳۲	۲۲ درصد
۱۳۴۹	۵۸,۶۵۷	۲۰ درصد
۱۳۵۰	۷۷,۴۹۹	۲۱٫۵ درصد
۱۳۵۱	۹۱,۰۰۰	۲۱ درصد
۱۳۵۲	۱۴۲,۰۰۰	۲۴ درصد
۱۳۵۳	۲۱۵,۰۰۰	۲۶٫۵ درصد
۱۳۵۴	۴۷۶,۰۰۰	۲۶ درصد
۱۳۵۵	۵۶۶,۰۰۰	۲۹ درصد
۱۳۵۶	۵۶۱,۰۰۰	۲۳٫۵ درصد
۱۳۵۷	۷۰۰,۰۰۰	۲۴ درصد



xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۱۴

مأخذ: سازمان برنامه و بودجه لایحه بودجه سالهای ۱۳۵۰، ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷
در برنامه پنجم (۵۶-۱۳۵۲) بودجه نظامی به رقم نجومی ۱۹۶۸ میلیارد ریال در سال رسید که به طور متوسط از ۲۷ تا ۲۹ درصد بودجه کل کشور را تشکیل می داد و از ۵/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ به ۸/۱۹۷ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. البته باید توجه داشت که در بودجه نظامی از درج هزینه مربوط به بناها و تأسیسات نظامی که مبالغ هنگفتی را شامل می شد، خودداری می گردید. مقدار این هزینه ها که در بودجه نظامی نامی از آنها برده نشده، تنها در سالهای ۵۷-۱۳۵۴ بالغ بر ۳۲۰۰ میلیون ریال بود.

هزینه های سنگین و سرسام آور نظامی موجب شده بود که ایران در میان کشورهای جهان سوم دارای بیشترین سرانه نظامی باشد. برای نمونه شمار نیروهای مسلح ایران ۳۰ درصد کمتر از شمار نیروهای مسلح ترکیه بود، اما هزینه سرانه نظامی اش بیش از چهار برابر آن کشور بود و یا در سال ۱۳۵۵ کل هزینه نظامی ایران برابر با کشور چین با جمعیت یک میلیارد نفری اش بود، در حالی که شمار نیروهای مسلح آن از یک دهم نیروهای مسلح چین بیشتر نبود. هزینه سرانه نظامی چین ۱۲ دلار یعنی کمتر از یک بیست و ششم ایران بود.^{۲۰} در همین حال کل بودجه نظامی ۱۸ کشور عربی در سال ۱۹۷۴ معادل ۸/۲۰۹ میلیون دلار، در برابر ۵۳۲۸ میلیون دلار بودجه نظامی ایران در همان سال بود.

در نتیجه این هزینه سرسام آور و سرازیر شدن سیل جنگ افزار به ایران، در تعداد نفرات و قدرت آتش و نوع صف آرای و آرایش جنگی واحدهای نظامی ایران نیز تغییرات بزرگی صورت گرفت. تعداد نفرات ارتش از ۱۶۱/۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۹ به ۴۱۳/۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۷ افزایش یافت که ۲۵۰/۰۰۰ نفر آن در نیروی زمینی خدمت می کردند.^{۲۱} اما افزایش جنگ افزارها شگفت انگیزتر از افزایش نفرات بود.

۱- در سال ۱۳۵۵ نیروی زمینی ایران در حدود ۳/۰۰۰ تانک مدرن چیفتن و متوسط در اختیار داشت و گفته می شد قصد داشت با سفارش تانکهای اسکورپیون و شیر به انگلستان تعداد آنها را تا اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۶/۰۰۰ دستگاه برساند. همچنین بیش از ۹/۰۰۰ موشک ضدتانک تا و دریافت کرد. ضمناً به بسط و توسعه یک واحد عظیم هوای پروز و یک نیروی ضدشورش پرداخت که انتظار می رفت تا سال ۱۹۷۸ یک مجموعه ۱۴/۰۰۰ نفری و بیش از ۸۹۰ هلیکوپتر مدرن در اختیار داشته باشد. تخمین زده می شد که در این تاریخ تعداد کل سربازان و میزان اسلحه و مهمات نیروی زمینی ایران به دو برابر نیروی زمینی انگلستان برسد.

۲- نیروی دریایی بزرگترین ناوگان هوور کرافت جهان را تأسیس کرد و علاوه بر سه ناوشکن ساخت انگلستان که در اختیار داشت، سه ناوشکن اسپروئیس ساخت امریکا سفارش داد که قرار بود در اقیانوس هند مستقر شوند و نیز سه فروند زیردریایی از نوع «تنگ» برای استفاده در اقیانوس هند سفارش داد چون شاه اعلام کرده بود که «دیگر حریم امنیت ما خلیج فارس نیست بلکه اقیانوس هند است».

۳- بزرگترین خریدها به نیروی هوایی اختصاص داشت که هزینه آنها تا پایان سال ۱۳۵۵ به ۱۱/۸ میلیارد دلار بالغ گردید. ایران ۲۹۰ فروند جت بمب افکن فانتوم اف-۴، ۲۳ فروند جت اف-۵، ۸۰ فروند جت اف-۱۴ و ۱۴۰ فروند جت اف-۱۶ سفارش داد که همه آنها می بایست تا



مقدمه ۱۵ xalvat.com

پایان سال ۱۳۵۷ تحویل داده می شد. در آن هنگام نیروی هوایی ایران از لحاظ تعداد هواپیماهای جدید به چهارمین قدرت هوایی جهان و از نظر تسلیحات و تجهیزات به سومین قدرت پیشرفته جهان تبدیل می شد. افزایش خرید جنگ افزار با توسعه زیربنایی عمده دیگری نیز همراه بود. نیروی هوایی ایران هفت پایگاه اصلی و سه پایگاه عملیاتی دیگر در سطح کشور احداث کرد، همچنین پنجاه پایگاه هوایی کوچکتر که بتوان موشکهای ضدهوایی را در آنها مستقر ساخت. نیروی دریایی نیز در سال ۱۳۵۵ شش پایگاه در کرانه های خلیج فارس داشت و طرح بسیار مهمی برای احداث یک پایگاه دریایی عظیم در چاه بهار در دست اجرا بود. قرار بود این محل پایگاه ناوشکهای اسپروئیس و زیردریایی های تنگ باشد.^{۲۲}

در میان کشورهای صادرکننده اسلحه به ایران آمریکا در مقام اول جای داشت.^{۲۳} میزان کل فروش اسلحه آمریکایی به همه کشورهای خارجی در فاصله سالهای ۱۹۷۴-۷۸ بالغ بر ۵۶٫۴ میلیارد دلار می گردید که بیش از ۳۶ درصد آن (۲۰٫۴ میلیارد دلار) به ایران فروخته شده بود. خرید تسلیحاتی ایران از آمریکا در سال ۱۹۷۶ بالغ بر ۵٫۵ میلیارد دلار بود که بیش از نیمی از فروش اسلحه آمریکایی را به همه کشورهای خارجی در آن سال تشکیل می داد.^{۲۴}

همزمان با سرازیر شدن جنگ افزارهای آمریکایی به ایران، تعداد پرسنل نظامی و فنی آمریکا در ایران نیز افزایش یافت. تحقیقات مجلس سنای آمریکا نشان داد که تعداد این افراد با احتساب خانواده هایشان در سال ۱۳۵۷ بین چهل تا پنجاه هزار نفر بوده است. بیشتر آنها پس از پایان جنگ ویتنام بیکار شده و مشاغل پر آب و نان پیشنهادی ایران را پذیرفته بودند.

خریدهای نظامی به آمریکا محدود نمی شد. در فاصله سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ از کشورهای دیگر نیز اسلحه خریداری شد: انگلستان ۱۰ میلیارد دلار، اسرائیل ۴ میلیارد دلار، شوروی بیش از ۱ میلیارد دلار، فرانسه کمتر از ۱ میلیارد دلار و چکسلواکی، سوئیس، آلمان غربی و ایتالیا هر کدام حدود نیم میلیارد دلار.^{۲۵}

کمکهای نظامی آمریکا به ایران

سال آمریکا (۱)	فروشهای نظامی آمریکا (۲)	هزینه های نظامی ایران (۳)	آموزش دیدگان مستشاران نظامی ایران (۴)	پرسنل نظامی آمریکا (۵)	ایران (۶)
۱۹۵۰	۱۱٫۸	۶۸٫۸	۰	؟	؟
۱۹۵۱	۲۶٫۳	۵۱٫۲	۰	۱۱	۱۳۵۰۰۰
۱۹۵۲	۲۹٫۱	۴۲٫۷	۱۰۳	۲۹	؟
۱۹۵۳	۲۰٫۶	۴۱٫۵	۱۴۹	۵۳	؟
۱۹۵۴	۲۵٫۶	۵۰٫۳	۱۹۶	؟	؟
۱۹۵۵	۱۵٫۵	۶۴٫۷	۹۸	؟	؟
۱۹۵۶	۲۳٫۰	۸۱٫۹	۲۲۷	۴۰۳	؟
۱۹۵۷	۸۲٫۵	۱۳۸٫۱	۳۶۳	۴۰۸	؟
۱۹۵۸	۱۰۴٫۹	۱۶۸٫۶	۶۶۰	۴۳۹	۱۴۳۰۰۰

xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۱۶

؟	۷۹۴	۱۹۰	۲۰۷/۲	۰	۸۴/۶ ۱۹۵۹
؟	۷۰۴	۹۴۷	۱۸۱/۶	۰/۱	۸۵/۳ ۱۹۶۰
۱۸۵۰۰۰	۵۷۳	۱۳۴۶	۱۸۷/۲	۰/۲	۵۸/۶ ۱۹۶۱
۲۰۰۰۰۰	۵۶۱	۱۰۹۵	۱۸۶/۹	۰/۷	۴۴/۷ ۱۹۶۲
۲۰۸۰۰۰	۴۹۶	۱۰۷۷	۱۹۱/۲	۰/۱	۶۰/۷ ۱۹۶۳
۲۰۸۰۰۰	۵۰۹	۹۵۰	۲۱۹/۲	۰/۲	۳۶/۹ ۱۹۶۴
۲۰۶۰۰۰	۴۷۳	۶۰۹	۳۰۱/۳	۱۲/۹	۳۴/۱ ۱۹۶۵
۲۱۵۰۰۰	۴۶۷	۴۸۰	۴۱۴/۱	۳۳/۲	۶۴/۵ ۱۹۶۶
۲۲۵۰۰۰	۴۶۷	۴۰۸	۵۲۸/۴	۳۸/۹	۳۶/۶ ۱۹۶۷
۲۲۵۰۰۰	۴۴۷	۳۱۸	۶۰۳/۷	۵۶/۷	۲۲/۰ ۱۹۶۸
۲۳۰۰۰۰	۴۷۱	۷۶۵	۵۵۶/۶	۹۴/۴	۲۲/۷ ۱۹۶۹
۲۳۸۰۰۰	۳۸۹	۵۰۴	۷۱۴/۵	۱۲۷/۷	۲/۶ ۱۹۷۰
۲۵۵۰۰۰	۳۱۵	۳۵۴	۷۳۳/۷	۱۰۶/۹	۲/۱ ۱۹۷۱
۲۶۵۰۰۰	۳۱۵	۱۸۶	۱۰۹۸/۳	۲۵۷/۲	۱۳/۶ ۱۹۷۲
۲۸۵۰۰۰	۷۶۰	۰	۱۸۲۰/۵	۲۶۴/۸	۰/۳ ۱۹۷۳
۳۱۰۰۰۰	۸۷۱	۰	۴۳۷۰/۵	۶۸۲/۸	۱/۴ ۱۹۷۴
۳۸۵۰۰۰	۸۷۲	۰	۶۶۹۷/۳	۱۰۳۵/۲	۱/۷ ۱۹۷۵
۴۲۰۰۰۰	۱۰۷۷	۰	۷۷۸۹/۶	۱۹۹۸/۹	۱/۱ ۱۹۷۶
۳۵۰۰۰۰	۱۰۳۴	۰	۷۹۵۸/۴	۲۵۵۰/۰	۰ ۱۹۷۷
۳۵۰۰۰۰	؟	۰	۹۵۰۶/۹۰	۱۸۰۱/۱	۰ ۱۹۷۸

همراه با سرازیر شدن سیل اسلحه و مهمات امریکایی و انگلیسی، فساد و رشوه خواری که در تاز و پود ارتش شاهنشاهی عجیب بود، ابعاد گسترده تری یافت. به طوری که حق العمل و دلالیهای کلانی که به هنگام خرید و فروش اسلحه دست به دست می شد حتی برای کنگره امریکا باور نکزدنی و تصورناپذیر بود. طبق برآورد مستشاران امریکایی «ضایعات هزینه نظامی» دست کم ۴ درصد «ضایعات» در کل کشور را تشکیل می داد.^{۱۶}

ارتشبد «قره باغی» آخرین رئیس ستاد مشترک ارتش شاه درباره فساد در ارتش می نویسد: «در اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ پس از کشف فساد مالی ریشه داری در سازمان ژاندارمری، به فرماندهی آن سازمان منصوب گردیدم. در تعقیب کشف فساد سهید فرخ نیا فرمانده قبلی ژاندارمری، سرلشکر مصطفی سرمد فرمانده لجستیک ژاندارمری، سرتیپ تاج ترقی مسؤول امور خریدهای ژاندارمری، سرگرد امیر خلیلی افسر عامل خرید، تسلیم کمیسیون ۵ نفری گردیدند... ارتشبد اویسی به من تلفن زده برای پدر خانمش سرهنگ اخراجی مصطفی سرمد (به اتهام دزدی) تقاضای وقت ملاقات نمود... در اوایل ۱۳۵۷ ناگهان ستاد بزرگ ارتشتاران به ژاندارمری کل کشور ابلاغ نمود: «به فرمان اعلی حضرت سرهنگ اخراجی ژاندارمری از همان تاریخ اخراج (۴ سال پیش) با درجه سرتیپی به ژاندارمری اعاده و بازنشسته گردیده است! حقوق سرپرستی این مدت هم به



نامبرده پرداخت شود.^{۱۶}

فرماندهان ارتش که بی ملاحظه از فروشندگان خارجی اسلحه و مهمات، رشوه می گرفتند، در معاملات درون مرزی نیز گوی سبقت را از همه دزدان و باج بگیران - که شهرت جهانی داشتند - ربوده بودند. آنها از خرید ساده ترین مواد اولیه و خوراکی مورد نیاز نیروهای مسلح گرفته تا حمل بار و مزایده رستورانهای ارتش، نظافت ساختمانها و تعمیرات جزئی تا امضای قراردادهای ساختمانی و ایجاد پایگاهها و فرودگاهها «حق حساب» دریافت می کردند. «نرخ» کمیسیون دریافتی برای امضای قراردادهای ساختمانی نیروهای سه گانه با پیمانکاران، که سالیانه به هزار میلیارد ریال می رسید، حداقل معادل ۵ درصد کل مبلغ کار انجام شده بود. پیمانکاران علاوه بر آن، می باید مبلغی در جریان اجرای کار به مهندسان مشاور و ناظر بپردازند به طوری که گاه میزان رشوه پرداختی به صاحب کاران و ناظران و مشاوران به ۱۰ تا ۲۰ درصد کل مبلغ بالغ می گردید. با توجه به اینکه پیمانکاران از کارهای انجام شده دست کم ۳۰ درصد برای سود ویژه در نظر می گرفتند با یک حساب ساده معلوم می گردد که ساختمانها، پادگانها و فرودگاههای نیروهای مسلح برای دولت دو برابر قیمت واقعی تمام می شده است.

قره باغی در بخش دیگری از خاطرات خود درباره رشوه خواری در نیروی هوایی می نویسد: «بعد از انتصاب سپهبد امیر حسین ربیعی به فرماندهی نیروی هوایی شاهنشاهی، وقتی راجع به وضعیت نیروی هوایی صحبت می کردیم، درباره ریشه نارضایتی پرسنل نیروی هوایی مطالب بسیاری را عنوان کرده و ضمن شرح جریانات مختلفی که در آن نیرو مطرح بود، اظهار نمود: پس از انتصاب به فرماندهی نیروی هوایی وقتی وضعیت نیرو و افسران را به دقت بررسی کردم دیدم که غالب افسران ارشد و امرایی که به امور مالی و شرکتهای طرف قرارداد با نیرو سرو کار دارند، «حق حساب» می گیرند. در قراردادهای ساختمانی نیرو اوضاع عجیبی بود. مثلاً مدیران شرکت «تسا» نزد من آمدند و اظهار نمودند که تیمسار مثل گذشته شما هم بیا ۱۰ درصد بگیر و بگذار ما کارمان را بکنیم مطمئن باش که همه جا در مملکت پشتیبان تو خواهیم بود!»^{۱۷}

در پیشاپیش دزدان و دلالان اسلحه اعضای خاندان سلطنت بودند. برای نمونه، شهرام خواهرزاده شاه و ارتشبد خاتمی (شوهر فاطمه، خواهر شاه) فرمانده نیروی هوایی، برای اعمال نفوذ جهت خرید اسلحه از شرکتهای امریکایی از جمله نور تروپ با همکاری «لاوی» حق حسابهای کلانی دریافت کردند. فرمانده نیروی دریایی و رئیس ژاندارمری کل کشور برای لاپوشانی سوء استفاده های کلانی که در این دو نهاد صورت گرفته بود با یک محاکمه تشریفاتی از کار برکنار شدند.

داریوش همایون نظریه پرداز حزب رستاخیز و یکی از رهبران فکری سلطنت طلبان خارج از کشور در مورد ارتش و رویاهای شاه می نویسد: «ارتش به گران تمام شدن طرحهای اقتصادی کمک می کرد. فرماندهان نظامی که دست گشاده ای بر بودجه مملکتی داشتند و از نظارتهای معمول نیز آزاد بودند برای پیش انداختن طرحهای خود بسیار بیش از معمول هزینه می کردند. در نتیجه برای انجام کارهای غیرنظامی نیز هزینه بالا می رفت ... چنانکه تجاوز عراق به ایران نشان داد، خطرهای نظامی بالقوه که ایران را تهدید می کرد و رویارویی با آنها در توانایی ملی ایران بود و به هیچ روی آن قدرت نظامی را توصیه نمی کرد که چیز زیادی برای توسعه ملی نمی گذاشت.

xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۱۸

ایران یک قدرت درجه سوم اقتصادی بود و ضرورتی نداشت و نمی توانست یک قدرت نظامی درجه یک (غیر اتمی) جهان باشد، آن هم صرفاً از نظر آماری زیرا پایه آموزشی و صنعتی لازم را نداشت. در شرایط ایران قدرت نظامی بیشتر عبارت بود از قدرت خرید سلاحهای پیشرفته به مقدار زیاد. اولویتهای امنیتی کشور نیز بسیار مورد تردید بود. در حالی که رژیم یک پلیس ضدشورش برای حفظ خیابانهای پایتخت نداشت، دل مشغولی به حفظ امنیت راههای دریایی اقیانوس هند بیشتر به رویاهای مستانه می ماند و نشانه دیگری از وارونگی اولویتها بود.^{۲۹}

ب- تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) از جمله پاسخهای مؤثر شاه برای تثبیت حاکمیت و سلطه خود بر مردم و سازمانهای دولتی بود. این سازمان سه سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و عمدتاً از افسران رکن دو ارتش که دوره شکنجه، آزار و تعقیب مخالفان شاه به ویژه توده ایها را از سر گذرانده بودند، تشکیل شد و از همان آغاز زیر پوشش حفاظتی ارتش قرار گرفت و همه رؤسای آن از میان امرای ارتش انتخاب شدند.

ساواک زیر نظر مستقیم شاه عمل می کرد. قدرتی بود مستقل و درون دولت که دیگر نهادهای دولتی از جمله وزارت دادگستری اجازه دخالت در امور آن را نداشتند. در همین حال شاه که از ایجاد هر نهادی حتی توسط و زیر نظر کامل خود، از دست پروردگانش وحشت داشت، سازمان جاسوسی-پلیسی دیگری را به نام بازرسی شاهنشاهی برای نظارت و جاسوسی ساواک به وجود آورد. با این همه ساواک تا آخرین روزهای حکومت شاه مهمترین و کارآمدترین دستگاه سرکوب بود. با اینکه افراد این سازمان امنیتی در آغاز عمدتاً از نیروهای مسلح و پلیس برگزیده شده بودند، به زودی رویه عضوگیری نیرومندی در آن پی ریزی شد که ساواک را قادر ساخت مجموعه ای از تحصیلکردگان ایرانی را جذب کند. با ارتقای سطح آموزش و تواناییهای فنی ساواک، قدرت آن روزبه روز بیشتر شد و در استفاده از فنون جدید اطلاعاتی از قبیل مراقبت الکترونیکی، پرونده های زندگی نگاشتی رایانه ای، روشهای تحلیلی پیشرفته و عملیات پیچیده و تحریک و تبلیغ توانمند شد. با این وجود ساواک با شکنجه و اعدام روزمره مخالفان شاه و آفریدن جو ترس و ارعاب در میان مخالفان تصویر بسیار دامنشانه ای از خود ایجاد کرد.^{۳۰}

نخستین رئیس ساواک، سپهبد تیمور بختیار بود که کار خود را در واقع پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عنوان فرماندار نظامی تهران شروع کرد و تا تأسیس ساواک به همراه نیروهای تابع خود نزدیک به ۳/۵ سال تجربه عملی توأم با خشونت شدید داشت. این گروه که هسته اولیه ساواک را تشکیل داد، طی این مدت عملیات مهمی مانند کشف سازمان نظامی حزب توده و دستگیری و کشف سازمان «فداییان اسلام» و قلع و قمع مخالفان محمدرضا پهلوی را صورت داد و بدین ترتیب مورد توجه و تشویق امریکاییها قرار گرفت. ساواک پیش از تشکیل رسمی خود نمونه ای بود از سازمان FBI امریکا.

بختیار تا اسفند ۱۳۳۹ رئیس ساواک بود و پاکروان معاون یکم (عملیاتی) و علوی کیا معاون دوم (اداری).

حسین فردوست که حدود ۱۰ سال در حساسترین روزهای عمر رژیم شاه، قائم مقام ساواک بود و شکل نوین ساواک را ساخته ابتکارات، تجربیات و آموزشهای او می دانند در تاریخچه ای که



برای این سازمان ترسیم می‌کند، ساواک را به چهار دوره تقسیم می‌کند. فردوست در خاطرات خود می‌نویسد: «نخستین دوره ساواک دوره ایجاد و تأسیس این سازمان توسط مستشاران امریکایی است که در رأس آن مهره موردنظر امریکا یعنی تیمور بختیار، قرار دارد. در این دوره ساواک در واقع فاقد هرگونه سازمانی است و با وجود ۱۵۰ پرسنل، وظیفه تثبیت رژیم محمدرضا و سرکوب شدید مخالفین را به عهده دارد. به تدریج قدرت و جاه طلبی بختیار و روابط صمیمانه او با ۱۰ مستشار امریکایی مأمور در ساواک، محمدرضا را به وحشت می‌اندازد و این ماجرا به برکناری بختیار می‌انجامد. این دوره، از تأسیس رسمی ساواک در اسفند ماه ۱۳۳۵ تا برکناری تیمور بختیار در اسفند ماه ۱۳۳۹ است. دومین دوره ساواک با ریاست پاکروان و در واقع با ورود من به ساواک آغاز می‌شود. در این زمان، هدف محمدرضا اولاً تصفیه ساواک از هواداران بختیار و تبدیل آن به یک سازمان صددرصد وفادار و ثانیاً تبدیل ساواک به یک سازمان منظم است که بتواند از سلطنت او حفاظت کند. در این دوره به تدریج دوستان سابق بختیار مانند امجدی و زیبایی از ساواک کنار گذاشته می‌شوند، هیأت مستشاری امریکا که نقش ریاست واقعی ساواک را بازی می‌کرد محترمانه از ساواک مرخص می‌شود و به جای آن مریبان و استادان اسرائیلی با علاقه وارد صحنه می‌شوند و بالاخره پاکروان نیز به عنوان یک رئیس بی‌علاقه و ضعیف برکنار می‌گردد و نصیری، افسر وفادار به محمدرضا جای او را می‌گیرد. در این دوره ساواک به سازمانی مقتدر تبدیل می‌شود. لذا این دوره را که تا فروردین ۱۳۵۰ ادامه دارد، باید دوره سازماندهی و آموزش ساواک نامید. سومین دوره ساواک با خروج من و مقدم در فروردین ۱۳۵۰ از ساواک آغاز می‌شود و سازمانی که توسط ما ساخته شد، در بست در اختیار نصیری، معتضد و ثابتی قرار می‌گیرد. این دوره دوره هجوم و قدرت ساواک است و این سازمان به مرکز همه بند و بستهای سیاسی تبدیل می‌شود و به اوج شهرت و بدنامی می‌رسد.

چهارمین دوره ساواک که دوره زوال و سقوط این سازمان است، ماههای آخر سلطنت محمدرضا را دربرمی‌گیرد و با برکناری نصیری و معتضد و ریاست مقدم آغاز می‌شود و سرانجام با انقلاب ۲۲ بهمن حیات ۲۲ ساله این سازمان پایان می‌یابد.^{۳۱}

تعداد کارمندان تمام وقت ساواک از (تقریباً) ۲۴۰۰-۲۰۰۰ نفر در اوایل ۱۳۳۹ به ۷۰۰۰-۱۰۰۰۰ نفر در اواخر ۱۳۴۹ افزایش یافت. به علاوه ساواک تعداد زیادی خبرچین و گردن کلفت پاره وقت داشت که در اواخر ۱۳۴۹ به ۳۰۰۰-۲۰۰۰ نفر می‌رسیدند.^{۳۲}

ساواک در ابتدا در هشت اداره کل سازمان یافته بود. یک بخش اداری شامل سرپرست ساواک و همکاران نزدیک او؛ اداره کل عملیات خارجی که فعالیتهای مخفی و گردآوری اطلاعات ساواک در خارج از کشور را اداره می‌کرد، اداره امنیت داخلی که مسؤول امنیت عملیات و کارکنان ساواک بود؛ اداره خدمات فنی؛ اداره تدارکات و پشتیبانی؛ اداره آموزش که در نیمه سال ۱۳۳۹ مسؤلیت اصلی تربیت کارکنان ساواک را برعهده داشت و اداره مرکز استاد که پرونده‌های زندگی نگاشتی بسیاری از شهروندان ایرانی را نگهداری می‌کرد. ساواک ۵ شاخه عملیاتی نیز در تهران و یک شاخه عملیاتی در هر استان داشت. این شاخه‌ها بیشتر فعالیتهای گردآوری اطلاعات و سرکوب را در حوزه مأموریت خود انجام می‌دادند.^{۳۳}

اداره امنیت داخلی ساواک یا اداره کل سوم، مهمترین دستگاه سرکوب بود. این اداره تقریباً



۱۰ درصد پرسنل منظم سازمان را در اختیار داشت و به ۵ بخش تقسیم می شد. نخستین بخش، تحقیقات و عملیات مسایل چند گروه و سازمان کلیدی مخالف را زیر نظر داشت؛ نظیر روحانیت، دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور، جبهه ملی و احزاب مربوط به آن و گروههای کمونیست. بیشترین بار سرکوب برعهده این بخش بود. بخش دوم روی افکار عمومی و نهادهای همگانی کار می کرد؛ شامل مطبوعات، عشایر، سازمانهای کارگری و دهقانی، احزاب سیاسی وابسته به دولت، مدارس و دانشگاهها و دستگاههای دولتی. این بخش گرچه تا اندازه ای فعالیت عملیاتی داشت، اما کارکرد اصلیش گردآوری اطلاعات درباره این نهادها و اعضای آنها بود. بخش سوم، اسناد بخش امنیت داخلی را نگهداری می کرد. بخش چهارم مسؤول فعالیتهای ویژه ای چون سانسور، ترویج افکار، آموزش و عملیات ویژه و مسایل حقوقی از قبیل بازجویی بود. اداره امنیت داخلی چهار زندان را اداره می کرد. از جمله زندان معروف باغ مهران که گفته می شود دارای اتاقهای شکنجه و حیاط اعدام بود. زندان اوین به وسیله اداره ضداطلاعات اداره می شد.

اداره امنیت داخلی با سایر ادارات ساواک، با شاخه های عملیاتی ساواک و گاه با پلیس، ژاندارمری و واحدهایی از نیروهای مسلح همکاری نزدیک داشت. بخشهای اول و دوم آن برای گردآوری اطلاعات درباره گروهها و نهادهای مربوط به خود و عملیات علیه آنها روی همکاری با شاخه های عملیاتی ساواک و شبکه گسترده خبرچینان محلی آنها تکیه داشت. این اداره از جهت دستیابی به اطلاعات درباره دانشجویان و ایرانیان دیگری که در خارج زندگی می کردند و مراقبت از گروههای سیاسی ایران که در خارج فعالیت می کردند به اداره های عملیات و اطلاعات خارجی اتکای فراوان داشت. به همین نحو، مرکز اسناد به عنوان منبع اطلاعات درباره چهره های مخالف، ارزش قابل توجهی داشت. اداره ضد اطلاعات، اطلاعاتی درباره تماس بین گروههای مخالف داخلی و سازمانهای خارجی تهیه می کرد. اداره خدمات فنی-اداری، گروه مراقبتی بود که مکالمات تلفنی را کنترل می کرد و نیز انواع دیگر مراقبت را برای اداره امنیت داخلی انجام می داد و مأمور تدارک انواع تجهیزات پیشرفته از جمله تجهیزات ارتباطی و مراقبتی برای اداره امنیت داخلی بود. اداره امنیت داخلی ساواک با پلیس، ژاندارمری و واحدهایی از نیروهای مسلح مبادله اطلاعات و عملیات مشترک داشت. برجسته ترین مورد این گونه همکاری، کمیته مشترک ضدخرابکاری پلیس-ساواک بود که در دهه ۵۰ برای عملیات مشترک علیه گروههای چریکی ایران تأسیس شد.^{۲۲}

چون در اوایل دهه ۵۰ گروههای چریکی فعالیت کردند، سرکوب شدیدتر شد. تخمینها در مورد تعداد زندانیان سیاسی ایران در نیمه دهه ۵۰ از دست کم سه هزار (به قول خود شاه) تا یکصد هزار، نوسان دارد. اگر تعداد زندانیان سیاسی به رقم شاه نیز نزدیک بوده باشد، باز برای کشوری که جمعیتی کمتر از ۳۰ میلیون نفر داشت، بسیار زیاد بوده است. بسیاری از زندانیان طبق قوانین مبهمی نگهداری می شدند. این قوانین به دولت اجازه می داد افراد را به جرایمی از قبیل تعلق به سازمانی مخالف سلطنت یا هواداری از «مرام اشتراکی» توقیف کند. به علاوه، طبق این قوانین ساواک مجاز بود اقدام به توقیف افراد کند و در محاکمه که به طور غیرعلنی انجام می شد-به عنوان تنها بازپرس عمل کند. متهمین این دادرسیها پیش از محاکمه ممنوع الملاقات



نگه داشته می شدند و دسترسی به مشاوره قضایی نداشتند و حق احضار شاهد و رودرو شدن با شاهد های دادستانی را نداشتند. عفو بین المللی در یک بررسی از این گونه محاکمه ها نتوانست حتی یک مورد بیابد که در آن متهم تبرئه شده باشد.

در دهه ۵۰ گزارش های متعددی در مورد شکنجه منتشر شد. تعداد این گزارش ها و شواهد غیر قابل انکاری که با بسیاری از آنها همراه بود و نیز خاطرات زندانیان پس از آزادی، دلالت بر کاربرد وسیع شکنجه می کند. بین ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ دست کم سیصد نفر پس از محاکمه در دادگاه های نظامی که معمولاً رسیدگی به جرایم سیاسی را برعهده داشتند اعدام شدند. بسیاری دیگر نیز در برخورد های مسلحانه با نیرو های امنیتی کشته شدند و یا به اصطلاح ساواک «حین اقدام به فرار هدف گلوله قرار گرفتند» یا به سادگی و برای همیشه ناپدید شدند.

در دهه ۵۰ حتی گزارش هایی منتشر شد که جوخه های ترور ساواک در پی ایرانیانی هستند که در تبعید در اروپا و امریکا به سر می برند. عفو بین الملل در سال ۱۳۵۳ اعلام کرد «هیچ کشوری در جهان سابقه ای بدتر از ایران در زمینه حقوق بشر ندارد».

نیرو های امنیتی از فنون تبلیغاتی پیچیده ای استفاده می کردند. مثلاً شایع شد که کتاب رضا برهنی «آدمخواران تاجدار» که گزارش گسترده ای از شقاوت های ساواک می دهد، در واقع به تشویق ساواک نوشته شده تا ترس را میان مخالفان بگستراند.^{۳۵} این می تواند راست باشد یا نباشد و چه بسا هم ساواک این شایعه ها را برای سلب اعتبار از برهنی دامن زده باشد. هریک از این دو حالت نشان می دهد که ساواک در استفاده از «تبلیغات سیاه» کاملاً پیچیده عمل می کرد. شایعات اگر هم راست نباشد نشان می دهد که ساواک شهرتی بسیار ترس آور برای خود تثبیت کرده بود.

دولت

سازمان های رو به گسترش دولت یکی از پایگاه های اصلی حاکمیت شاه را تشکیل می داد، با این همه این سازمانها در دوره پرتلاطم و متغیر اقتصادی-اجتماعی از داشتن نظریه ای استوار و متناسب با شرایط بی بهره بودند.^{۳۶} نظام سیاسی ایران چنان می نمود که از مردمان با ابتکار و صاحب اندیشه مستقل می ترسید. میان مایگان فرصت طلب و کسانی که به جای ذهن تیز، شامه تیز داشتند، معمولاً پیش بودند. شاه در ۲۵ سال پس از ۱۳۳۲ نیز مانند ۱۲ سال پیش از آن با سیاست پیشگان و مدیران گوش به فرمان و اهل معامله آسوده تر بود تا مردان و زنان صاحب نظر و فسادناپذیر. در نتیجه کارها عموماً در دست کاردانان نبود.^{۳۷}

به خاطر نقش اصلی شاه در تصمیم گیری، ارگان های دولتی اقتداری نداشتند. شاه انحصاراً نخست وزیران را برمی گزید. مجلس به رغم حقوقش در قانون اساسی برای رأی به دولت فقط نقش نمایشی بازی می کرد. بنابراین نخست وزیر و کابینه اش ایزاری برای اجرای تصمیم های شاه بودند. شاه می کوشید با تأمین مالی مقام های دولت، وفاداری آنان را تقویت کند، با این حال از نیرو های امنیتی نوعی «کابینه سایه» که از نزدیکترین ریزنانش تشکیل می شد برای مراقبت از وفاداری و کارایی مقام های دولتی استفاده می کرد. این اقدامها کنترل شخصی گسترده ای بر مقام های دولتی به شاه بخشید و به این ترتیب توانایی عمل مستقل را در آنان بسیار تضعیف کرد.^{۳۸}



xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۲۲

بنابراین از نخست وزیر گرفته تا وزیران و کارگزاران همه مهره هایی بودند که بدون اراده و قدرت تفکر نمایشنامه ای که شاه نوشته بود، بدون هیچ تغییری بازی می کردند. چنان که هویدا که عمر نخست وزیریش بیش از همه وزیران دوران پهلوی بود، پس از انقلاب در دادگاه انقلاب گفت که من مهره ای در میان مهره های سیستم بودم و گرداننده مهره ها شاه بود. همین امر موجب شده بود که هیچ انگیزه انسانی در کارگزاران رژیم به جز حفظ خود، مال اندوزی بیشتر و تلاش برای نزدیکتر شدن به رأس هرم، به چشم نخورد و در این چهارچوب مسلم است که تمامی فسادها و تباهی ها توجیه می شود و همه مأمورند و معذور.

نقش اصلی نخست وزیر در کابینه، تحصیل نتیجه ای بود که قبلاً در خارج بر روی آن توافق شده بود. کابینه و زرا هیچ تصمیم مهمی اتخاذ نمی کرد. این تصمیمات قبلاً توسط شاه اتخاذ می شد. حداکثر کار کابینه این بود که برای پیدا کردن راههای پیاده کردن تصمیمات شاه با یکدیگر مشورت کنند. ضعف نخست وزیر و کابینه او ناشی از خودمختاری شاه بر نصب یا عزل آنها بود. هر چند طبق قانون اساسی مسأله به نحو دیگری باید صورت می گرفت ولی در عمل مجلس در انتصابات نقشی نداشت. نخست وزیر و وزرا هیچ نوع تضمین سازمانی در مورد سمتهای خود و یا زمینه ای در افکار عمومی نداشتند. وزرا نفوذشان را برای دفاع به کار می بردند؛ برای آنکه سمت خود را از دشمنی دیگر وزرا و رؤسای سازمانهای دولتی نجات دهند. این امر موجب تقار و نفاق شدیدی میان وزرا می شد که اغلب توسط شاه به آن دامن زده می شد. یکی از محصولات جانبی و مهم این دشمنی ها این بود که وزرا دائماً تلاش می کردند که وزارتخانه آنها نظر شاه را جلب کند. حقایق و آمار قلب می شد تا در هر وزارتخانه ای شخص وزیر ماندگار شود، زیرا وزرا خارج از توجه شاه هیچ تکیه گاهی برای حفاظت خود نداشتند.^{۲۱} به همین خاطر وزرا و معاونان آنها سعی می کردند با نفوذ در محافل شبانه دربار و اعیان و تن دادن به هر گونه ذلتی برای خود حامیانی دست و پا کنند و در این راه مسلماً بر حیف و میلهای خانواده سلطنتی در وزارتخانه خود چشم می بستند و در نهایت تبدیل به گماشته ای می شدند که نماینده دربار در وزارتخانه ای بودند تا امیال درباریان را به مرحله اجرا بگذارند و احیاناً خود نیز از این خوان یغما غنیمتی برچینند.^{۲۱}

با توجه به تمامی این شرایط، در سراسر دوران سلطنت شاه، نهاد دولت رو به گسترش بود؛ به ویژه در دهه پایانی آن آهنگ این گسترش در استان مرکزی شتاب بیشتری پیدا کرد. به طوری که از ۴۵۰ هزار نفر کارکنان کل کشور در سال ۱۳۳۵، ۳۴/۵ درصد آنها (۱۵۵ هزار نفر) در استان مرکزی کار می کردند و این نسبت در سال ۱۳۴۵ به ۳۷ درصد و در سال ۱۳۵۰ به ۴۲/۸ درصد (۳۳۲ هزار نفر) افزایش پیدا کرد. در بقیه استانها از ۶۵/۵ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۵۷/۲ درصد در ۱۳۵۰ کاهش یافت. شمار کارکنان دولت در این فاصله ۱۵ ساله از ۴۵۰ هزار نفر به ۷۷۴ هزار نفر رسید.^{۲۱}

همچنین به علت تمرکز امور رفاهی، آبادانی و آموزشی در شهرها و مراکز استانها، بخش عمده کارکنان دولت در شهرها مقیم بودند و به نسبت جمعیت شهر و روستا شمار به مراتب کمتری از کارکنان دولت در روستاها فعالیت داشتند. این شکاف در فاصله سالهای ۱۳۳۵-۵۰ نه تنها کمتر نشد بلکه همچنان رو به فزونی بود، به طوری که نسبت کارکنان مناطق شهری به مناطق روستایی از ۷۲/۸ به ۲۷/۲ درصد در سال ۱۳۳۵ به ترتیب ۸۶/۵ درصد و ۱۳/۵ درصد



در سال ۱۳۴۵ و ۸۹٫۴ درصد و ۱۰٫۶ درصد در سال ۱۳۵۰ افزایش پیدا کرد که به نوبه خود بیانگر توجه بیش از پیش دولت به مناطق شهری و بی توجهی به مناطق روستایی بود.

شمار شاغلان تا سال ۱۳۵۴ به ۶۸۸ هزار نفر افزایش پیدا کرد که ۴۷٫۷۱ درصد (حدود ۳۱۵ هزار نفر) آنها را بی سوادان یا دارای مدرک تحصیلی کمتر از دیپلم و ۳۴٫۶۳ درصد (۲۳ هزار نفر) آنها را دارندگان مدرک تحصیلی دیپلم تشکیل می دادند.^{۲۱}

این وضعیت نشانگر بدنه فراخ اما قانع، و رأس کوچک اما زیاده طلبی بود که رژیم پهلوی بر سر نظام اداری ایران آورده بود. اگر به این خلقت بدمنظر، بوروکراسی پیچیده ساخته هویدا را نیز اضافه کنیم، طبیعی خواهد بود که این معجون نه تنها قادر نبود مسأله ای از مسایل کشور و مردم را حل کند، که خود به صورت مسأله لاینحلی تبدیل شده بود که دولتهای مستعجل پس از هویدا نیز فقط سعی کردند آن را پاک کنند.

دو مرکز قانونگذاری ایران (سنا و شورای ملی) به ویژه پس از دهه چهل از هیچ گونه اقتداری برخوردار نبودند «گازبوروسکی» در این باره معتقد است: «از آنجا که قانون ایران پیش بینی می کرد نیمی از نمایندگان سنا را شاه منصوب کند. این مجلس همیشه چون وسیله ای در دست شاه نگریسته می شد و مشروعیت مردمی با قدرت تصمیم گیری مستقلاً به دست نیاورده بود. اما مجلس (شورای ملی) از زمان پایه گذاری آن همیشه سرچشمه عمده تلاشهای تقریباً همه گروهای جامعه برای تأثیر بر دولت بود و در زمانهای معینی قدرت تصمیم گیری قابل ملاحظه ای اعمال کرده بود که قابل ذکرترین آنها در دهه ۱۹۴۰ (۱۳۱۹-۱۳۲۹) و اوایل دهه ۱۹۵۰ (۱۳۲۹-۱۳۳۹) بود. اما پس از کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) نیروهای امنیتی همواره در انتخابات مجلس اعمال نفوذ می کردند و در نتیجه جز انگشت شماری نامزد مردمی در این نهاد خدمت نمی کرد. چون شاه کنترل خویش بر دولت را تحکیم کرد، توانست مجلس را مستقیم تر کنترل کند و به این ترتیب تضمین کند که این نهاد به او وفاداری شخصی خواهد داشت. پس از انتخابات شدیداً دست برده شده مجلس بیست و یکم در سپتامبر ۱۹۶۳ (شهریور ۱۳۴۲)، مجلس چیزی بیش از مهر لاستیکی برای تأیید تصمیمهای شاه نبود.^{۲۲}

امریکاییها نیز نظریاتی مشابه گازبوروسکی در مورد مجلس در ایران دارند اما آن را با استهزای بیشتری بیان می کنند. در یکی از اسناد سری سفارت امریکا در ایران آمده است:

«مخالفت مجلس با برنامه های شاه تنها چیزی بوده که وی هرگز با آن روبه رو نشده است و از آنجایی که وی کنترل مجلس را به دست دارد، برای تصویب برنامه ها و اخذ بودجه های لازم از مجلس با مشکل چندانی روبه رو نیست. اگر چه ایران یک کشور مشروطه سلطنتی است و دارای سیستم انتخابی، لیکن شاه توانسته با توسل به تهدید و تطمیع، مجلس را به عاملی برای دمکراتیک جلوه دادن سیستم و رژیم خود تبدیل کند. برای اطمینان از عدم مواجهه با هرگونه مخالفتی، نامزدها جهت تصدی سیستمهایی در احزاب قانونی-سیاسی و یا اخذ کرسی در سطح پایین تر پارلمان به دقت دست چین شده و مشخصاً توسط شاه تأیید می شوند... چند سال پیش این مصاحبه با یک نماینده فرضی پارلمان در یکی از روزنامه های تهران به چاپ رسید:

سؤال: جمعیت حوزه انتخابیه شما چند نفر است؟

جواب: ۱۰٫۰۰۰ نفر



سؤال: شما چند رأی آورده اید؟

جواب: ۱۵۰/۱۰۰ رأی

سؤال: آیا فکر نمی کنید که در اینجا اختلافی وجود دارد؟

جواب: چرا ولی به من گفته شده که حرفی نزنم.

سؤال: چند کاندیدای رقیب داشتید؟ آیا هیچ یک از آنها بیشتر از شما رأی آورد؟

جواب: خیلی بودند. همه آنها از من بیشتر رأی آوردند.

سؤال: پس شما چطور انتخاب شدید؟

جواب: این معجزه صندوق رأی گیری است.

سؤال: سه حادثه مهم که در طول دوران نمایندگی شما رخ داد، چه بود؟

جواب: اولی هنگامی اتفاق افتاد که من در خانه نشسته بودم و فکر می کردم چه کاری پیدا کنم

که رادیو اعلام کرد من برای نمایندگی در پارلمان انتخاب شده ام، دومی روزی بود که پارلمان

حقوق ما را به ۱۰۰۰ دلار در ماه افزایش داد و سومی وقتی بود که به ما یک حق مسکن کلان

دادند.

شاه با انحصاری کردن قدرت سیاسی، در واقع همان حکومت است و به تنهایی در مورد

جهت و کیفیت سیاستهای ملی تصمیم می گیرد. شاه برای اجرای جنبه های عملی حکومت

عده ای از هم مسلکان خود را در قالب افراد کابینه، کارمندان غیرنظامی سطح بالا، مقامات

نظامی بلندپایه، رهبران پارلمانی، متخصصین، تجار و اعضای خانواده سلطنتی، درباریان و

افراد مورد اعتماد گرد خود جمع نموده است.^{۴۵}

احزاب (اگر بتوان آنچه را حزب نامیده می شد، حزب دانست) نیز وضعیت بهتری از مجالس

شاهنشاهی نداشتند. در سال ۱۳۵۳ شاه که از شکست حزب «ایران نوین» و حزب تقریباً

به خواب رفته «مردم» برای پشتیبانی از سیاستهای خود ناراضی بود، و نمی خواست حق انتقاد

محدودی را که نظام دو حزبی دربر داشت تحمل کند، به طور ناگهانی این دو حزب را تعطیل کرد

و حزب واحدی به نام «رستاخیز» را جانشین آنها کرد.

درحالی که احزاب دوگانه قبلی در خارج از مجلس هیچ گونه سازمان و تشکیلاتی نداشتند،

ولی حزب جدید موظف بود براساس دستور، به حزبی فراگیر تبدیل شود. به این ترتیب همه

تحت فشار قرار گرفتند که به حزب جدید ملحق شوند. به تعبیر داریوش همایون (قایم مقام

دبیرکل حزب) هدف، ایجاد فضای باز سیاسی و مشارکت مردم در امور بود.^{۴۶}

این معجون تازه که از ترکیب عناصر متضاد و ناهمگون شکل گرفته بود، به جای کمک و ایجاد

گشایش در حل مسایل جامعه، به سهم خود از سویی مانع شناخت دردهای ریشه دار و واقعی

جامعه را از سوی دیگر موجب ارائه راه حلهای تشریفاتی و صوری برای از میان بردن آنها گردید.

به همین خاطر، بحران اصلی نظام پهلوی را هر چه بیشتر دامن زد. در ۱۲ اسفند شاه برخلاف

تأکیدات مکرر پیشین خود در ستایش از نظام چند حزبی^{۴۷}، انحلال همه سازمانها و احزاب

سیاسی موجود و تشکیل حزب واحد سراسری را که همه ایرانیان به نوعی ملزم به عضویت در آن

بودند اعلام کرد: «... ما امروز یک تشکیلات جدید سیاسی پایه گذاری می کنیم... فکر من این

است که هر ایرانی که صف خودش را مشخص کرده و به این دسته اول و گروه اول تعلق دارد یعنی



مقدمه ۲۵ xalvat.com

به قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و به انقلاب ششم بهمن، حتماً وارد این تشکیلات سیاسی شود.^{۴۷}

شاه در همان گام نخست ایدئولوژی، برنامه و شرایط عضویت حزب خود را روشن کرد و برای آینده حزب تا ۲۵ سال دیگر یعنی تا زمانی که ممکن بود زنده بماند تعیین تکلیف کرد و حتی نقش اساسی حزب را پس از مرگ خود، جلوگیری از، از هم گسیختگی امور و تضمین تداوم سلطنت پهلوی، مورد تأکید قرار داد. همچنین او به نیابت همه قشرهای جامعه عضویت کارگران، دهقانان، استادان دانشگاه و فرهنگیان را در حزب اعلام کرد. همچنین دبیرکل آن را برای دو سال آینده برگزید و بالاخره بی تفاوتها و مخالفان حزب را به تبعید از کشور و زندان تهدید کرد.^{۴۸}

به دنبال تشکیل حزب رستاخیز «غلامان خانه زاد» در پیوستن به حزب و توجیه عضویت در آن بر یکدیگر پیش دستی کردند. دو حزب رسمی «ایران نوین» و «مردم» بی درنگ انحلال خود را اعلام کرده، در حزب تازه ادغام شدند.^{۴۹} همچنین طبق دستور و تهدیدهای مکرر مقامهای دولتی گروهی از مردم نیز به شکلی تشریفاتی و دستوری به عضویت حزب درآمدند. اما حزب رستاخیز در واقع فقط یک عضو داشت و آن هم همان رهبر حزب بود. دیگران، حتی اعضای «محافل درونی» «امثال امر» «همایونی» را کرده بودند و برای برخورداری از مزایای گوناگونی که عضویت در یکی از گروه‌بندیها و جناحهای حزبی در اختیارشان می‌گذاشت به عضویت در حزب درآمدند.^{۵۰}

شاه اطمینان می‌داد که هدف اساسی حزب رستاخیز - ایجاد یک سازمان سیاسی فراگیر ملی مبتنی بر قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و اصول انقلاب سفید - همچون دیگر طرح‌های بزرگ او تحقق خواهد یافت! اما میان این اصول سه گانه و شرایط نوین اقتصادی و اجتماعی در ایران یک شکاف پرنشدنی وجود داشت که تأکید بر ادامه خط مشی ارائه شده از سوی شاه آن را عمیق‌تر می‌کرد. جوهر ایدئولوژی شاهنشاهی مقدم شمردن مقام سلطنت بر هر یک از اصول دیگر و جدایی ناپذیر دانستن شاه از ملت و مصالح ملی بود. طبق این نظریه، سلطنت ودیعه‌ای الهی و آسمانی به شمار می‌آمد و عامل اساسی تداوم حیات کشور ایران همان وجود سلطنت بود.^{۵۱}

بر اساس ایدئولوژی شاهنشاهی همه طبقات اجتماعی داراوندان، حاکم و محکوم، استثمارکننده و استثمارشونده، به یکسان شهروندان کشور به حساب می‌آمدند و تنها معیار میهن پرستی و ایرانیت، تبعیت بی چون و چرا از اوامر شاهنشاه بود.

بیش از شش ماه از تشکیل حزب رستاخیز با آن همه سروصدا نگذاشته بود که شاه در سخنرانی خود از «معمای» «بی تفاوتی» مردم سخن به میان آورد. شاه از بی توجهی، ایرادگیری و قدرناشناسی‌های مردم عصبانی شده و زیان به شکوه گشود: «... در مملکتی که با یک تقاضا و یک جنبش کارگری که در دنیا بی سابقه است یعنی تورمی که اقتصاددانان معروف ما می‌گفتند امسال به ۲۲ درصد خواهد رسید، به صفر و شاید زیر صفر برسد، در این مملکت چطور ممکن است فردی پیدا شود که به خودش اجازه دهد و جرأت بدهد دو تا کلمه ضد میهنی اظهار کند و چطور یک عده‌ای ناظر این کارها هستند. این برای من یک معما است. این معما چیست؟ همان بی تفاوتی که ما در تمام شئون زندگی خودمان دیده ایم».^{۵۲}

xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۲۶

به جای اینکه فشار دشواریها کمی او را به واقعیت نزدیک کند همچنان بر موضع ناهنجار خود تأکید و اصرار می‌ورزید: «تاریخ همیشه نشان داده است که کلمه «شاه» برای ایرانی چه مفهوم عمیقی دارد. تجربه خودمان هم نشان داده است که ایران در پرتو نظام شاهنشاهی و این فرماندهی چه کارها می‌تواند بکند. کارها را در این چند سال با کار هرکس در هر جای دیگر که مایل باشید می‌توانید مقایسه کنید. تفاوتش را خودتان خواهید دید. من اهل مبارزه هستم و تا به هدفم نرسم نه خسته می‌شوم و نه از پا می‌نشینم. با قوام و تداوم نظام شاهنشاهی باید بگویم که ما محکوم هستیم که موفق شویم مگر اینکه اتفاقات عجیب و غریبی بیفتند».^{۵۳}

هوشنگ انصاری رهبر جناح سازنده حزب رستاخیز علت ناتوانی جناحهای حزب رستاخیز را در به کار بردن دستورات شاه، نبود تجربه کافی برای به کار بستن رهنمودهای شاه در زمینه دموکراسی سیاسی معرفی کرد. او پیشنهاد کرد: «برای آنکه انتظارات شاهنشاه و ملت ایران در این زمینه به شایسته‌ترین وجه تأمین شود، مجموعه حزب به ویژه جناحها بایستی در باز کردن و هدایت بحث و گفتگو و تبادل نظر در همه زمینه‌ها بیش از پیش بکوشند».^{۵۴}

شاه به وسیله حزب رستاخیز در صدد بود رهبری عقیدتی سراسر جامعه را در دستان خود متمرکز کند و از آن طریق مبارزه علیه مذهب را به مثابه یک خطر فوری به شکلی سازمان یافته و در چهارچوب ایدئولوژی شاهنشاهی به پیش ببرد، از پیدایش سازمانهای سیاسی و اجتماعی و هر نوع نهاد بالقوه و بالفعل مخالف حتی در ملایمترین شکل آن جلوگیری کند و ایدئولوژی شاهنشاهی را آرمان تمامی ملت قرار دهد.

اما تشکیل حزب رستاخیز دقیقاً نتیجه معکوس به بار آورد، و رؤیایها و وعده و وعیدهای انقلاب سفید را نیز تیره و تار کرد. شاه با تشکیل حزب رستاخیز و با ادغام بسیاری از تازه واردان - فن سالاران و دیوان سالاران طبقه متوسط در سلسله مراتب اداری و حکومتی - کوشید تا تضاد میان نخبگان قدیم و جدید را زیر رهبری حزب کاهش دهد و کنترل دولت را بر تمام جنبه‌های عمومی زندگی مردم حاکم کند.^{۵۵} و از آن همچون سگی برای نگهدارنده نظام اداری کشور و نوعی نیروی پلیس مردمی استفاده کند.^{۵۶} و نیز با تشکیل حزب رستاخیز و انتصاب خود به عنوان رهبر عقیدتی اش کوشید تا خلاء یک نظریه سیاسی را که با حذف سیستم سنتی و پیدایش شرایط جدید به وجود آمده بود پر کند و به نیازهای سیاسی، عقیدتی و نظری جامعه رو به صنعتی ایران پاسخ گوید. اما این پاسخ نه تنها هیچ همخوانی و تناسبی با مسایل و دشواریهای جامعه ایران نداشت و از پیچیدگی مسایل نکاست، بلکه آنها را پرگره‌تر و سخت‌تر کرد. در واقع تشکیل حزب رستاخیز نامناسبترین پاسخ در بحرانی‌ترین اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران برای مسایل سیاسی و نظری بود. از این رو تشکیل این حزب به نوبه خود به فراگرد فروپاشی سلطنت پهلوی شدت بخشید.

یک رویداد اقتصادی در سال ۱۳۵۵ سبب شد که رؤیای «تمدن بزرگ» به ناگهان تیره و تار گردد. درآمد نفت در سال ۱۳۵۴ نسبت به سال ۱۳۵۳، ۴٫۵ درصد (به قیمت جاری) کاهش پیدا کرد و از ۱۴۳۳٫۷ میلیارد ریال به ۱۳۶۹٫۱ میلیارد ریال رسید.^{۵۷} هر چند در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به ترتیب ۲۲٫۱ درصد و ۵ درصد نسبت به سال پیش بیشتر شد، با این همه از درآمد پیش بینی شده کمتر بود و حتی به قیمت ثابت تا سال ۱۳۵۶، ۱۳۶۲٫۷ میلیارد ریال کاهش نشان



می داد که معادل ۹۵ درصد درآمد نفت در سال ۱۳۵۳ بود.^{۵۸}

به همین مناسبت برنامه ریزان دولتی با سراسیمگی شروع به جابه جا کردن ارقام و اعتبارات عمرانی و تغییر هدفهای برنامه ای که برای متناسب کردن آنها با هدفهای «تمدن بزرگ» زحمات زیادی را متحمل شده بودند، کردند. همین مسأله کمبودهای بنیادی در ساخت اقتصادی رژیم و بی پایه بودن آرزوها و محاسبات شاه و مشاورانش را در طرح هدفها و برنامه های اقتصادی آشکارتر کرد.

طبق گزارشهای رسمی اقتصادی در سال ۱۳۵۴، پس از صرف هزینه های سرسام آور، ورود ماشین آلات و کالاهای گران قیمت سرمایه داری، کمبود نیروی انسانی ماهر، عدم کفایت تشکیلات موجود با نیازهای یک اقتصاد متحول، نارسایی وسایل و تأسیسات زیربنایی مانند راهها، بنادر، فرودگاهها و وسایل حمل و نقل و همچنین عدم دسترسی کافی به مواد اولیه واسطه ای، تورم شدید، کاهش نسبی محصولات کشاورزی، به ویژه ناتوانی در درک مسایل تازه و حل درست آنها، خوش بینی هایی را که در سالهای اول برنامه پنجم درباره جهش بزرگ اقتصادی به وجود آمده بود برهم زد و درماندگی نظام شاهنشاهی را حتی در حل مسایل جاری اقتصادی روشن کرد.

در نیمه اول سال ۱۳۵۶ به رغم کاهش نسبی رشد نقدینگی و تقاضای کل، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی با نرخ سالیانه حدود ۳۰ درصد افزایش یافت^{۵۹} و از رشد فعالیتهای اقتصادی کاسته شد و در نتیجه عرضه محصولات داخلی کاهش زیادی پیدا کرد.^{۶۰} درآمد ملی از ۴۱٫۶ درصد رشد در سال ۱۳۵۳ به ۳۱ درصد در سال ۱۳۵۶ پایین آمد.^{۶۱} این کاهش به ویژه در بخش کشاورزی به علت نامساعد بودن شرایط جوی به مراتب بیشتر بود. به طوری که ارزش افزوده گروه کشاورزی به قیمت ثابت در سال ۱۳۵۶ نسبت به سال ۱۳۵۵، ۸ درصد کاهش نشان داد.^{۶۲}

همچنین واردات محصولات کشاورزی در آن سال به رقم بی سابقه حدود ۱۶۵۰ میلیون دلار رسید که حدود ۷ برابر سال ۱۳۵۱ بود.^{۶۳}

طبق برنامه اولیه پنجم (۱۳۵۲-۷) در نظر بود برای تأمین اعتبار ۶٫۵ میلیارد دلار از بانک جهانی و دیگر مراکز مالی وام گرفته شود؛ علاوه بر آن اقدام به فروش اوراق قرضه در بازارهای اروپایی شود. اما پس از افزایش قیمت نفت در ۱۳۵۲، برنامه ریزان با ۱۷٫۷ میلیارد دلار اضافه درآمد نفتی روبه رو شدند که برای آن محل خرجی در نظر گرفته نشده بود. اما در اقتصاد پربذل و بخشش شاه آنچه که مشکلی به شمار نمی آمد هضم درآمدهای کلان بود. سال ۱۳۵۳ هنوز به پایان نرسیده بود که دولت در برابر کشورهای دیگر تعهد اعطای مبلغ ۱۰ میلیارد دلار وام با بهره اندک کرد که در میان آنها کشورهای بزرگ سرمایه داری نیز دیده می شدند. اما دولت نه تنها نتوانست تعهدات بالا را به موقع انجام دهد بلکه ناچار گردید برای پرکردن اعتبارات بودجه به بازارهای بین المللی مراجعه کند. در نتیجه، میزان وامها و اعتبارات خارجی کشور از ۲۵۷ میلیون دلار در سال ۱۳۵۳ به ۱۵۰۳ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش پیدا کرد. علاوه بر آن در همان سال ۱۵۷۴ میلیون دلار وام و سرمایه خصوصی خارجی وارد کشور شد.^{۶۴}

در نخستین ماههای سال ۱۳۵۶ روشن شد که شاه در تحقق هدفهای خود در تبدیل ایران به یک



کشور صنعتی و نظامی متکی بر نظام شاهنشاهی با شکست روبه‌رو شده است.^{۶۵} در تیرماه ۱۳۵۶ که آثار و عوارض سیاستهای غلط اقتصادی و اجتماعی دولت کاملاً رخ نموده بود و پیش‌بینی‌های شاه و مشاورانش درباره بهبود فراینده زندگی مردم و رشد اقتصادی با ناکامیهای جدی روبه‌رو گردیده بود^{۶۶}، شاه در پاسخ به خبرنگار روزنامه کیهان که از وی می‌پرسد: «آیا تغییرات عمده‌ای در سیاستهای اقتصادی دولت صورت خواهد گرفت؟» با قاطعیت پاسخ می‌دهد: «هیچ تغییر تکان دهنده‌ای مطرح نیست. آنچه مطرح است یک سلسله اقدامات اصلاحی به منظور تنظیم روند رشد کشور است. اصلی وجود ندارد، سیاستی را که از نظر اساسی و اصولی موفق بوده است صرفاً به خاطر تغییر ذائقه عوض کنیم».^{۶۷}

اما در خفا، ترس و وحشتی آشکار سراسر نظام شاهنشاهی را دربر گرفته بود و هر یک از سردمداران رژیم سرکوفت شکست را، که مسؤول آن جز خود شاه کس دیگری نبود، متوجه جناح دیگر می‌کرد. در بحبوحه این شایعات شاه، هویدا نخست‌وزیر دوره «انقلاب سفید» را از کار برکنار کرد و آموزگار با «۱۲ اصل» از جمله مبارزه با تورم و تجدیدنظر در سیاست کنترل قیمتها که نشان دهنده تیره و تار شدن افق «تمدن بزرگ» و شکست انقلاب سفید بود، مأمور تشکیل کابینه شد.

در مرداد ۱۳۵۶ شاه در یک مصاحبه مطبوعاتی که برای نخستین بار پس از سالها لاف زنی و گرافه‌گویی آثار ضعف و اضطراب در آن نمایان بود، ضمن بیان این نکته که «این ترقی و جهش ایران در تمام تاریخ دنیا بی سابقه بوده» با عصبانیت به مخالفان اخطار کرد: «اتحاد نامقدسی بین دو عنصر خائن، خیلی طبیعی است؛ بچه این کمونیستی باشد چه غرب زده باشد. چه فرق می‌کند این سرسپرده آن باشد یا آن سرسپرده آن یکی؛ نتیجه هر دو خیانت است... این است که بعد از قیام ۲۸ مرداد که ملت ایران قیام کرد، هم گفت که من سلطنت می‌خواهم و هم گفت من مخصوص را می‌خواهد، وظیفه من در مقابل قیام ملت ایران این بود که من هم برای این مملکت، انقلابی انجام دهم و طوری عمیق باشد که به کلی مملکت را زیر و رو بکند و تمام اجتماع ما تغییر پیدا کند... ۱۷ ماده انقلاب یکی پس از دیگری به اجرا درآمد، حزب رستاخیز ملت ایران... پایه ریزی شد».^{۶۸}

رسیدن به هدفهای انقلاب سفید که شاه همه شخصیت و اعتبار خود را به تحقق آنها مشروط کرده بود، ناممکن به نظر می‌رسید و «تمدن بزرگ» در همان مراحل اولیه طرح و پیشرفت ناکام مانده بود. چشم انداز آینده تیره و تار می‌نمود، اعتبار شاه نه تنها در داخل که در خارج کشور نیز به علت عدم اجرای تعهدات و زیر پا گذاشتن مستمر و فاحش حقوق بشر به شدت آسیب دیده بود.

سیاست منطقه‌ای شاه در تبدیل ایران به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای تنها از سوی کشورهای سوسیالیستی و رادیکال منطقه محکوم شده بود، بلکه حتی مورد استقبال کشورهای محافظه‌کاری نظیر عربستان نیز واقع نگردیده بود. به همین مناسبت دولتهای منطقه از تشکیل بازار مشترک و امنیت دستجمعی که شاه مبلغ و مدافع آن بود سر باز زدند و به برتری و اولویت شاه پوزخند زدند. حتی برخی از کشورهای منطقه مانند عراق و عربستان به جای اینکه خود را زیر چتر حمایت شاه قرار دهند، خود سودای رهبری کشورهای منطقه و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ را در سر



می‌پروراندند.

نظام بوروکراتیک، مطلق‌گرا، متمرکز و بیگانه از خواستها و نیازهای جامعه، که در شخصیت شاه تجسم یافته بود، با تمرکز همه تصمیم‌گیریها از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین آنها در دست یک تن، در جامعه‌ای که به علت رشد روابط صنعتی شور و مذاکره برای حل دشواریهای فزاینده‌اش به یکی از الزامات قطعی و اجتناب‌ناپذیر آن تبدیل شده بود، خود را بر روی قله آتشفشانی قرار داد که هر آن ممکن بود بر اثر فورانش به خاکستر بدل شود. شاه در سال ۱۳۵۶ در «به سوی تمدن بزرگ»، هنگامی که بوی مضمض‌کننده اصلاحات اجتماعی‌اش رفته‌رفته برخی از مشاوران نزدیکش را به تکاپو انداخته بود، تحت تأثیر «جاذبه» و «فره‌ایزیدی» خود بی‌خبر از توفان بزرگی که در راه جاروب کردن سلطنت به حرکت درآمده بود، نوشت: «اکنون دمکراسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران بر پایه این نظم نوین استوار است و به همین جهت می‌توانیم آن را یک دمکراسی کاملاً سالم بنامیم. این دمکراسی مانند ایدئولوژی انقلاب، بر الگوی ساخته و پرداخته دمکراسیهای بیگانه پی‌ریزی نشده است. بلکه صرفاً از شرایط و مقتضیات مادی و معنوی جامعه ایرانی مایه گرفته است. به همین دلیل جای شگفتی نیست اگر بعضی از ضوابط آن موردپسند افراد یا گروههای مختلفی از دیگر نقاط جهان قرار نگرفته باشد».^{۶۹}

چند صفحه بعد او منظور خود را از دمکراسی چنین توضیح می‌دهد: «جامعه نوین ایران که پانزده سال پیش پی‌ریزی شده است، بر پایه نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت استوار است، و هر یک از این سه رکن بنیادی شئون مختلفی از حیات ملی و از سیر تکامل جامعه ایرانی را رهبری می‌کنند».^{۷۰}

اما جوهر دمکراسی شاه چه چیزی جز حفظ «نظام شاهنشاهی» می‌توانست باشد، در حالی که طبق شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم در ایران استقرار نظام دمکراتیک واقعی و مردمی تنها نفی هر نوع نظام مطلقه به هر شکل و شمایل امکان‌پذیر می‌نمود.

از دلایل عمده شکست شاه در ناهماهنگی و ناسازگاری خواستها، آرمانها، منافع، ایدئولوژی و آرزوهای او با نیازهای جامعه و سیر تکامل آن و نیز رودرویی با آنها نهفته است، میان چیزی که شاه برای مقام و آینده خود و سلطنت پهلوی، به مثابه مرجع اصلی حاکمیت درصدد کسب آن بود و ضرورت‌های جامعه ایران شکاف پرشدنی و رو به گسترشی به وجود آمده بود.

مرجعیت و اقتدار شاه نه برخاسته از آراء و منافع ملت، و حتی در درازمدت طبقه و نظام سرمایه‌داری ایران، بلکه تنها متکی به گروه نخبگان بیگانه از خواستها و منافع جامعه بود. شاه هیچ‌گاه در ایجاد یک پایگاه با ثبات سیاسی-اقتصادی برای رژیم خود، و نیز نوعی توازن و تعادل میان طبقات مختلف اجتماعی... موفق نشد. به همین مناسبت نظام او همواره در معرض تهدید یک بحران مزمن و دایمی قرار داشت. در این دوره که به ادعای رژیم، ایران به دروازه‌های تمدن بزرگ بیش از همیشه نزدیک شده بود، بررسی مصرف کالری که یکی از مشخصه‌های خط فقر است نشان‌دهنده بسیاری از واقعیات است.

در سال ۱۳۵۱ مصرف کالری ۱۶ میلیون نفر (یعنی ۵۲ درصد جمعیت) کمتر از حداقل نیاز بود. ۴ میلیون نفر از این عده به شدت دچار سوء تغذیه بودند. این وخامت در نواحی روستایی کردستان تقریباً همه جمعیت روستایی را دربرمی‌گرفت. نتایج مربوط به خوزستان، کرمان و

xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۳۰

بختیاری یعنی نواحی اصلی تجمع اقلیتهای قومی - عشیره ای به نحو چشم گیری بدتر از نتایج مربوط به سایر نقاط کشور بود.^{۷۱}

در شرایط کاملاً بحرانی اقتصاد کشور، فشارهای امریکا برای گسترش فضای باز سیاسی نیز مزید بر علت شد و رژیم را در آستانه یک بحران فراگیر قرار داد.

داریوش همایون معتقد است که ایجاد فضای باز سیاسی نیز چیزی در حد یک شعار و فقط به دلیل فشارهای امریکا صورت گرفت و اگر به درستی اجرا شده بود شاید می توانست رژیم را از گردابی که به آن گرفتار شده بود و هر لحظه بیشتر در آن فرو می رفت، نجات دهد. همایون می نویسد: «این اندیشه (مشارکت سیاسی مردم) هیچ گاه در شاه راسخ نشد و هر چند کوششهای ظاهری برای کشاندن مردم به فراگرد سیاسی انجام گرفت، این کوششها از ظواهر فراتر نرفت ... (تلاشهای حزبی) نه بر بی تفاوتی و دلمردگی عمومی چیره آمدند و نه نارضایتی سیاسی را در مسیرهای سازنده هدایت کردند. علت آن بود که شاه پیوسته می خواست در مرکز توجهات باشد و امتیازات همه پیشرفتها و ابتکارات مثبت را به خود اختصاص دهد. دولت یا حزب اکثریت یا حزب واحد نه اهمیت چندانی داشتند و نه مسؤول بودند. هر انتقادی از آنها مستقیماً به شاه برمی گشت. در نتیجه بحث سیاسی موردنظر، میان تهی و سترون می شد و مخالفان به جای مخالفت با حکومت یا حزب طبعاً به مخالفت با شاه برمی خواستند. شاه در کوشش خود برای جلوگیری از برآمدن هر گروه یا شخصیت سیاسی قابل ملاحظه نه تنها جریان مخالف سیاسی (اپوزسیون) را رادیکال کرد، خود را آماج همه انتقادهای و حملات قرار داد. ناکارایی هر سازمان یا نادرستی هر مقام دولتی بهانه ای برای حمله به رژیم بود، زیرا هیچ کس و هیچ سازمانی اصالت و موجودیتی از آن خود نداشت، همه پرتوهایی از آفتاب قدرت بودند ... جریان آزادسازی (لیبرالیزاسیون) شاید می توانست به پدیده دوگانه بی تفاوتی عمومی و رادیکال شدن مخالفان پایان دهد، اما در اینجا هم مانند طرحهای دیگر، انرژی و اراده سیاسی لازم در پشت سر سیاست اعلام شده نبود. به روزنامه ها و مجلس و حزب اجازه داده شد معایب را بگویند و انتقاد کنند ولی کوششی در رفع معایب به عمل نیامد ... از مردم خواسته شد در فراگرد تصمیم گیری مشارکت کنند ولی کسی به نظر آنها توجهی ننمود. تصمیم گیری، حق انحصاری شاه باقی ماند و هر جا احساس می شد مردم چیزی می خواهند به عمد خواستشان ندیده گرفته می شد تا گستاخ نشوند. مردم می بایست صرفاً در طرف گیرنده باقی بمانند».^{۷۲}

اما واقعیت این است که سیاست حقوق بشر امریکا تنها عامل سقوط شاه نبود. «ناظرانی که سیاست حقوق بشر امریکا را مسبب سقوط شاه می دانند، با حفظ توجه به طرفین امر، در این مورد غلو می کنند. یقیناً شواهد نشان می دهد که مبارزه حقوق بشر پرزیدنت کارتر، نیروهای مخالف در ایران را تهییج نمود اما نباید تصور کرد که فشار پرزیدنت برای ایجاد آزادی سیاسی، بیش از حمایت بنیادین امریکا از رژیم شاه بود. یقیناً روش دوگانه حمایت از شاه و توقع از وی برای تعدیل سیاستهایش باعث شد که در ایران و امریکا اختلال وسیعی به وجود آید، اما حمایت امریکا از رژیم شاه ادامه یافت. هر چند نکته مهمتر این است که روشها و نظریات تغییرناپذیر شاه نسبت به نیروهای سیاسی مخالف، ایجاد فضای باز سیاسی را غیرممکن ساخت ... مبارزه حقوق بشر امریکا در نظریات سیاسی رژیم خودکامه شاه، تغییر مهمی ایجاد نکرد. به عنوان مثال



تمایل سرسختانه خود شاه مبنی بر مقابله یکسان با تمامی نیروهای مخالف دقیقاً تا زمان انقلاب ادامه داشت.^{۷۳}

به بحران دوگانه‌ای که رژیم شاه را دربر گرفته بود، به زودی بحرانی دیگر نیز افزوده شد و آن آغاز تظاهرات دانشجویان، روحانیون و قاطبه مردم بعد از شهادت آیت الله مصطفی خمینی و سفر شاه به آمریکا بود، این تظاهرات و درگیریها پس از مدت کوتاهی با درج مقاله‌ای با نام رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات که ساخت پاك رهبر انقلاب را مورد تعرض قرار داده بود شدت یافت. تظاهرات روحانیون در قم که به شهادت تعداد کثیری از آنها انجامید و چهل‌مهای پس از آن، انقلاب را در مسیری برگشت‌ناپذیر به سوی پیروزی و رژیم را در سرآشینی تند سقوط قرار داد. رمضانی از نگاه یک منتقد آمریکایی روند سقوط را در چند جمله خلاصه کرده و می‌نویسد: «سقوط رژیم شاه و نقش درازمدت آمریکا در نتیجه چیزی بود که می‌توانم آن را «علام بیماری ایران» بنامم. در مرکز این علائم، رابطه بین خصوصیات رفتاری و بیماری جسمی شاه، و مشکلات عمیق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، روان‌شناختی، تداوم فرهنگی و تغییر اجتماعی ایران قرار دارد، رابطه‌ای که سیاستها، استراتژیها، روشها و تصمیمات مقطعی شاه را شکل داد و آشکارا در مرگ نهایی او دخالت داشت.

فشار اصلی سیاستهای وی بر سه زمینه قرار داشته:

(۱) سرکوب با توسل به نیروهای نظامی.

(۲) «نوسازی اقتصادی» که مقدمتاً بر اهداف سیاسی داخل و خارج از کشور متمرکز بود.

(۳) «آزادسازی فضای سیاسی» که عمدتاً به عنوان ابزاری تاکتیکی در اجتناب از تقسیم واقعی قدرت با نیروهای مخالف میانه رویا تندرو، به کار گرفته شد تا رضایت آمریکا را جلب کند، روش آمریکا در این مورد، زمینه اصلی سیاستهای شاه را تشدید کرده و به سقوط وی و زوال نفوذ آمریکا در ایران منجر شد.^{۷۴}

پانوشتها:

۱- مسعود انصاری، احمدعلی؛ پس از سقوط (سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی)؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ تهران، بهار ۱۳۷۱؛ ص ۲۹

۲- همان، ص ۳۰

۳- داریوش همایون، قائم مقام حزب رستاخیز و وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت آموزگار در این باره می‌نویسد: «جامعه، ماده خامی بود که در دستهای یک شخص ... شکل می‌گرفت ... اینکه مردم واقعاً چه می‌خواهند یا چه می‌توانند، در درجه دوم اهمیت بود. مردم را می‌باید به زور و حتی به رغم خودشان پیش برد ... این جنبه شخصی یافتن امور عمومی نتایج پر دامنه و مصیبت بار داشت. فراگرد تصمیم‌گیری دستخوش تغییرات ناگهانی می‌گردید و برنامه‌گذاری به معنی واقعی آن هیچ‌گاه به نظام سیاسی-اداری راه نیافت. همه تصمیمهای مهم و گاه بی‌اهمیت را باید یک نفر می‌گرفت و آن یک نفر نیز زیر تأثیرهای گوناگون می‌توانست پیوسته مسیر امور را تغییر بدهد ...» (پیام امروز-ش ۱۴- مهر ۱۳۷۵- ص ۹۲)

۴- ایرانی، ناصر؛ بحران دمکراسی در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۲۲. به نقل از:

Mehran Kamrava: Revolution, in IRAN, The Roots of Turmoil. London, Routledge. 1990

۵- سوداگر، محمدرضا؛ رشد روابط سرمایه‌گذاری در ایران (مرحله گسترش) ۱۳۴۲-۵۷؛ شعله اندیشه؛

تهران؛ بهار ۱۳۶۹؛ ص ۱۱۸

۶- تصادفی نبود که بزرگترین موارد فساد در میان کسانی دیده می شد که به شاه نزدیکتر از همه بودند، زنان و مردانی دست نزدنی که از همه موازین و ضابطه ها بیرون بودند؛ با موارد معدود و فساد به مقیاس بزرگ. ساخت قدرت بود که همه راهها را به رأس هرم ختم می کرد و از سوی خاصیت انحصارجویی آن بود که سوء استفاده از قدرت سیاسی را نیز مانند خود قدرت سیاسی در دستهای معدود گردمی آورد. * (منبع پانویشت شماره ۳)

۷- در دربار از میان جمعی که در حلقه دوستان نزدیک شاه و فرح قرار داشتند، هر کسی از شخصی که در دستگاه حکومتی دارای سمت و مقام محوری بود حمایت می کرد و ممانع از این می شد که در جلسات خصوصی رقبای آنها برایشان بزنند. به عنوان مثال فریدون جواد و امیر ارجمند شوهر لیلی امیر ارجمند، از پشتیبانان دکتر نهانوندی بودند. دکتر منوچهر گنجی را هم خود لیلی ارجمند حمایت می کرد و محمود حاجبی و خانم الی آنتیادیس از حمایت گران هویدا به شمار می رفتند که همیشه حفظ الغیب او را داشتند. خود مقامات دربار هم از یاران و دوستان خاص و خصوصی برای ایفا در مسندهایشان حمایت می کردند. در این مورد مخصوصاً علم به عنوان وزیر دربار و یکی از محارم و نزدیکان شاه در تعیین و انتصاب بسیاری از سناتورها ... سهم اساسی داشت و مؤثر بود. * (منبع پانویشت شماره ۱، ص ۷۵)

۸- «من، اکبر اعتماد، رئیس سازمان انرژی اتمی و رضا قطبی مدیرعامل تلویزیون و پسر دایی ملکه، برای پیاده روی و تنفس هوای تازه به کوه می رفتیم. وقتی از اعتماد سؤال کردم: «چرا موفق نمی شوید در قراردادهایتان با شرکتهای خارجی، شرایط محدودکننده ای بگنجانید؟ او به ما پاسخ داد که وجه المصلحت های مالی بسیار زیاد و منافع اشخاص پرنفوذ، از آزادی مذاکرات می کاهد. موقعی که مورد خرید مراکز اتمی پیش آمد، ما خود را تحت فشار دایمی و الاحضرت اشرف احساس کردیم که می خواست پیشنهاد یک گروه آلمانی را بپذیریم، در حالی که مبلغ این پیشنهاد یک میلیارد فرانک بیشتر از سایر مؤسسات خارجی بود. چند روز پیش از آن، آموزگار که نخست وزیر بود، اعتماد را به دفتر خود احضار کرده، به او متذکر شده بود که نظر الاحضرت حتماً باید تأمین گردد ... موردی دیگر را برایتان بگویم. چند سالی است که دولت با یک شرکت کانادایی قرارداد نصب و تجهیز یک کارخانه کاغذسازی در شمال ایران و در سواحل دریای خزر، منعقد کرده است. مبلغ قرارداد نزدیک به هشتاد میلیون دلار بوده است. چندی پس از این قرارداد، شرکت کانادایی، والاگهر عبدالرضا را در این کار شریک می کند. او نیز از وزیر دارایی می خواهد که مبلغ بیست میلیون دلار به عنوان افزایش قیمت، از دولت ایران درخواست کند. شرکت کانادایی هم متقابلاً در این میان حدود دوازده میلیون دلار، به حساب والاگهر واریز می کند ... همیشه با همان آدمها سر و کار داریم و موارد سوء استفاده ها هم بسیار زیادند. در چنین شرایطی چگونه می توان منافع ملی را در نظر گرفت؟ در واقع، افراد هم قادر نیستند علیه خانواده سلطنتی شکایتی کنند، زیرا منافع کل ملت به بازی گرفته شده است. * (نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، سعید آذری، رسا، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷)

۹- سوداگر، محمدرضا؛ ص ۱۴۳؛ به نقل از سازمان برنامه و بودجه؛ لایحه اصلاحی بودجه سالهای ۱۳۵۲-۵۳

۱۰- نراقی، احسان؛ ص ۹۴

۱۱- ر. گراهام؛ ایران سراب قدرت؛ فیروز فیروزنیا؛ تهران.

۱۲- نراقی، میزان داراییهای بنیاد در سال ۱۳۵۷ را بیش از شش میلیارد فرانک برآورد کرده است. همچنین «گازبورووسکی» در کتاب «سیاست خارجی آمریکا و شاه» می نویسد: «ادارایی بنیاد پهلوی در اواخر ۱۹۷۰ دست کم ۲/۸ میلیون دلار گزارش می شده (مارک. ج؛ گازبورووسکی؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه؛ نشر مرکز؛ تهران؛ ۱۳۷۱، ص ۲۳۶)

۱۳- نیویورک تایمز، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹.

۱۴- دواسانی، شاپور؛ دولت و حکومت در ایران؛ تهران؛ نشر شمع؛ بی تا؛ ص ۲۶۱.

۱۵- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)؛ اقتصاد سیاسی ایران؛ نشر مرکز؛ تهران ۱۳۶۸؛ ص ۳۴۰.

۱۶- ایرانی، ناصر؛ بحران دموکراسی در ایران؛ ص ۱۲۵.

۱۷- اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ آمریکا و شاه (دخالت های آمریکا در ایران ش ۷)؛ ص ۸۴.



- ۱۸- رابرت. ای. لونی؛ مطالعات ایرانی؛ آمریکا؛ زمستان ۱۹۸۸؛ ص ۵.
- ۱۹- سازمان برنامه و بودجه؛ لایحه اصلاحی سال ۱۳۵۲ و بودجه سال ۱۳۵۳ کل کشور.
- ۲۰- هالیدی، فرد؛ دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران؛ فضل الله نیک آیین؛ تهران؛ امیرکبیر؛ ۱۳۵۸؛ ص ۷۹.
- ۲۱- تنها هزینه های نظامی نبود که بخشهای دیگر را از منابع لازم بی بهره می کرد. ارتش از نظر جذب نیروی انسانی ماهر رقیب جدی صنعت شده بود. در شرایطی که به موجب پیش بینی های برنامه پنجم، کشور بیش از ۷۰۰ هزار کارگر ماهر کم داشت، رسته های سه گانه ارتش نقرات درس خوانده و آزموده را از همه جا جلب می کردند. (منبع، پانوش شماره ۳، ص ۹۳).
- ۲۲- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی؛ نشر البرز؛ تهران؛ ۱۳۷۳؛ ص ۴۰۵.
- ۲۳- با سفر نیکسون در سال ۱۳۵۱ به تهران در فروش سلاحهای امریکایی به ایران فصل تازه ای گشوده شد. نیکسون به رغم هشدار شلزینگر وزیر دفاع امریکا در مورد فروش دستگاههای پیچیده نظامی و بمبهایی که با اشعه لیزر هدایت می شوند تصمیم گرفت تقریباً هر آنچه را که شاه از نظر ساز و برگ جنگی درخواست می کرد در اختیار وی بگذارد. از جمله موافقت شد یک سیستم الکترونیکی جاسوسی به مبلغ هشتصد و سی میلیون دلار در اختیار ایران بگذارد.
- ۲۴- منبع، پانوش شماره ۵ (به نقل از ۱- فاروقی، ز، لورویه؛ ایران بر ضد شاه؛ ص ۱۱۵).
- ۲۵- منبع، پانوش شماره ۲۲، ص ۴۰۶.
- ۲۶- هالیدی، فرد؛ همان؛ ص ۱۰۷.
- ۲۷- قره باغی، عباس؛ اعترافات ژنرال؛ تهران؛ نشر نی؛ ۱۳۶۸؛ ص ۹۶.
- ۲۸- همان، ص ۹۴.
- ۲۹- منبع: پانوش شماره ۳.
- ۳۰- گازیوروسکی، مارک. ج؛ سیاست خارجی امریکا و شاه؛ فریدون فاطمی، نشر مرکز؛ تهران؛ ۱۳۷۱؛ ص ۲۵۸.
- ۳۱- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه اطلاعات و پژوهشهای سیاسی؛ تهران؛ ۱۳۷۱؛ ص ۴۲۳.
- ۳۲- گازیوروسکی؛ همان؛ ص ۲۵۹.
- ۳۳- در اسناد لانه جاسوسی در مورد وظایف ساواک آمده است: «وظایف ساواک امور زیر را شامل می گردد: کنترل فعالیتهای سیاسی دانشجویان ایرانی خارج از کشور، رسیدگی به جاسوسی، خرابکاری، خیانت، شورش و دیگر اقدامات براندازی، جمع آوری اطلاعات پیرامون مخالفین سیاسی، نظارت بر سفارتخانه های خارجی، هیاتهای رسمی بیگانه و بیگانگان مقیم کشور، عملیات و اقدامات خارجی مرتبط با اطلاعات و ضداطلاعات، ارتباط رسمی با سرویسهای اطلاعاتی کشورهای خارجی دوست ایران (به ویژه اسرائیلیها) و حفظ امنیت در وزارتخانه های غیرنظامی. (اسناد لانه جاسوسی امریکا؛ کتاب شماره ۶۰؛ دخائنها امریکا در ایران - ۹۹ تهران؛ ۱۳۶۶؛ ص ۹).
- ۳۴- همان؛ ص ۳۶۱.
- ۳۵- براهنی در این کتاب داستان ۱۰۰ روز بازداشت خود را در ساواک و شکنجه هایی که در شکنجه گاههای مخوف این سازمان اعمال می شد، نظیر تجاوز به دختران خردسال و همسران زندانیان برای اعتراف گرفتن از آنها، به تفصیل تشریح کرد.
- ۳۶- سوداگر، محمدرضا؛ همان؛ ص ۱۲۹.
- ۳۷- همایون، داریوش؛ همان؛ ص ۹۲.
- ۳۸- گازیوروسکی؛ همان؛ ص ۲۶۹.
- ۳۹- رابرت گراهام؛ همان؛ ص ۱۶۴.

xalvat.com

روزشمار
انقلاب
اسلامی

۳۴

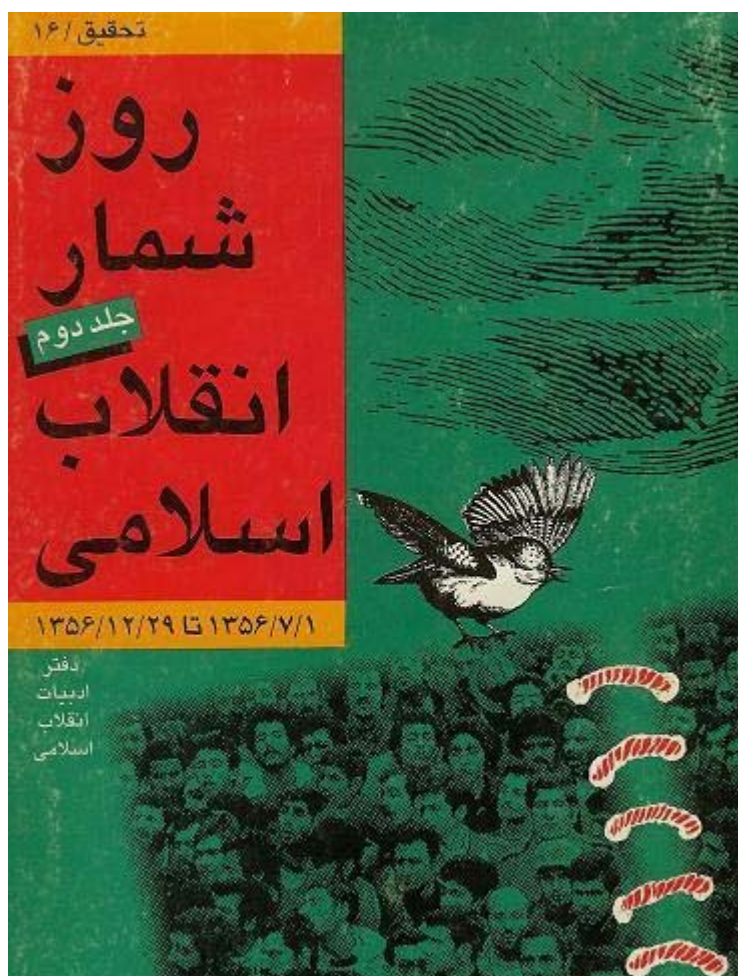
- ۴۰- برای آگاهی بیشتر از نکاترطلبی رجال رژیم پهلوی رجوع کنید به: بهنود، مسعود؛ از سیدضیاء تا پختیار؛ صص ۵۷۸ تا ۵۸۰.
- ۴۱- مرکز آمار ایران؛ سالنامه های آماری سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۶.
- ۴۲- سوداگر، محمدرضا؛ همان؛ صص ۱۳۸.
- ۴۳- گازیوروسکی؛ همان؛ صص ۲۷۰.
- ۴۴- استاد لانه جاسوسی امریکا؛ همان؛ صص ۱۰۸.
- ۴۵- کدیور، جمیله؛ رویارویی انقلاب اسلامی ایران با امریکا؛ صص ۳۸.
- ۴۶- پهلوی، محمدرضا؛ مأموریت برای وطن؛ صص ۳۳۶.
- ۴۷- روزنامه کیهان؛ ۱۲ اسفند ماه ۱۳۵۳.
- ۴۸- کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود دو راه برایش وجود دارد یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی؛ او جایش یا در زندان ایران است، یا اگر بخواهد، گذرنامه در دستش می گذاریم و به هر کجایی که دلش می خواهد برود. (همان)
- ۴۹- هویدا اعلام کرد که حزب رستاخیز ایران یک ائتلاف از احزاب و دسته های گوناگون نیست بلکه حزب واحد است ... سیستم چند حزبی که از خارج تقلید شده بود مانع از آن می شد که همه خدمتگزاران ایران بتوانند در مقامات دولتی به خدمت بپردازند. (کیهان؛ ۱۲ اسفند ۱۳۵۳)
- ۵۰- علم، محمد فضایی، دکتر فضل الله صدر، پزشکپور (از حزب پان ایرانیست) علاء الدین زرین پور (کانون ناسیونالیست) از جمله اعضای پیشگام حزب رستاخیز به شمار می رفتند.
- ۵۱- اورینا فالاجی پس از مصاحبه ای که در اکتبر ۱۹۷۳ با شاه داشت نوشت: «اعلی حضرت نقطه نظرهای شگفت آوری دارد: معتقد است که روح داریوش کبیر در او حلول کرده است و خداوند او را به این دنیا فرستاده است تا شاهنشاهی از دست رفته کوروش را از نو زنده کند.» (فالاجی، اورینا؛ مصاحبه با تاریخ سازان؛ صص ۲۳۵).
- ۵۲- روزنامه کیهان؛ یکشنبه ۹ شهریور ۱۳۵۴.
- ۵۳- روزنامه کیهان؛ روز دوشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۶.
- ۵۴- همان.
- ۵۵- هالیدی، فرد؛ همان؛ صص ۵۶.
- ۵۶- گراهام؛ همان؛ صص ۱۶۶.
- ۵۷- بانک مرکزی ایران؛ حسابهای ملی ایران (۵۶-۱۳۳۸).
- ۵۸- همان منبع.
- ۵۹- بانک مرکزی ایران؛ گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۶؛ صص ۱۲.
- ۶۰- بانک مرکزی ایران؛ گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۶؛ صص ۱۲.
- ۶۱- همان، صص ۲۳۶.
- ۶۵- پرویز راجی به نقل از دکتر فلاح مقام بلندبایه شرکت ملی نفت می نویسد: «به نظر نمی رسد کسی تاکنون آثار حاصل از انباشتگی و افزایش بی حد و حساب تعهدات مالی کشور را در طول چند سال گذشته محاسبه و یا پیش بینی کرده باشد. کسر بودجه امسال افزون بر ۱۵ میلیارد دلار خواهد بود.»
- ۶۶- کمبود برق و افزایش خاموشیها به تولیدات صنعتی لطمه جدی وارد کرد به طوری که تولید کالاهای مصرفی تا ۳۰ درصد کاهش یافت. (کیهان؛ ۳۰ تیر ۱۳۵۶).
- ۶۷- کیهان؛ ۲۳ تیر ماه ۱۳۵۶.
- ۶۸- همان؛ ۱۷ مرداد ماه ۱۳۵۶.
- ۶۹- شاه تنها به افغانستان وعده یک وام ۱۲۰ میلیون دلاری داده بود که نتوانست بیش از ۱۰ میلیون دلار آن را

مقدمه ۳۵

xalvat.com

۷۲- همایون، داریوش؛ همان؛ صص ۹۴.

۷۳- رضائی؛ «چه کسی امریکا را از دست داد؟ (مورد ایران)»؛ میدل ایست ژورنال؛ زمستان ۱۹۸۲؛ صص ۳۸.



xalvat.com

xalvat.com



■ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی

■ روزشمار انقلاب اسلامی (جلد دوم)

■ واحد تدوین تاریخ انقلاب اسلامی

طرح جلد: کوروش پارسائزاد

چاپ اول: ۱۳۷۷ - تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی، صفحه‌آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات سوره

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

ISBN: 964 - 471 - 437 - 7

شابک: ۹۶۴-۴۷۱-۴۳۷-۷



xalvat.com

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۱۵.....	مهر
۱۱۱.....	آبان
۲۵۹.....	آذر
۳۷۱.....	دی
۵۰۱.....	بهمن
۶۱۷.....	اسفند
۷۴۳.....	فهرست اعلام



نیمه دوم سال ۱۳۵۶، شش ماهی است که در تاریخ همواره از آن به عنوان ماههای تاریخ ساز ایران نام برده می شود. وقایع این ماهها ریشه های انقلاب اسلامی را در خاک ایران گسترده کرد و در ماههای بعد، از این ریشه، نهالی تناور روید.

شهادت فرزند ارشد رهبر انقلاب اسلامی در نجف اشرف، تظاهرات گسترده ۱۹ دی قم در اعتراض به مقاله روزنامه اطلاعات، تظاهرات مردم غیور تبریز در بیست و نهم بهمن ماه و دیگر وقایع کشور در این شش ماه، انقلاب را وارد مرحله ای نمود که دیگر هیچ سدی نمی توانست در برابر آن قرار گیرد. به موازات اقدامات انقلابیون، سردرگمی و حیرانی رژیم در نحوه تصمیم گیری و برخورد با انقلابیون در این مقطع نیز، عامل مهمی برای ورود انقلاب به «مرحله برگشت ناپذیری»^۱ آن بود.

به علاوه همه گیر شدن انقلاب، اقتدار رهبری، پذیرش بی رقیب روحانیون به عنوان سردمداران انقلاب، آغاز هماهنگی انقلابیون در بیان خواسته های خود، مشخص شدن نقاط ضعف عمده رژیم، مواضع مردد و ناباورانه حامیان داخلی و خارجی شاه، از مشخصات عمده این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی است. اما در این میان علل ناتوانی رژیم در تصمیم گیری برای مهار نیروی رها شده امواج مردمی به دلیل آنکه کمتر بدان پرداخته شده است، جالب توجه و بررسی است.

چند علت عمده برای تعلق و بی تصمیمی رژیم قابل ذکر است. از نخستین و مهمترین آنها بی اهمیت شمردن اقدامات اولیه انقلابیون و «اهمیت اغراق آمیزی بود که شاه برای موقعیت ایران در جغرافیای سیاسی منطقه و سهم برجسته خود در پاسداری از امنیت خلیج فارس قابل بود. او نه تنها به ایران به عنوان یک جایگاه واقعی قدرت در منطقه می نگریست بلکه آن را برای امنیت و منافع آمریکا و پیمان ناتو یک عامل حیاتی برمی شمرد. او هیچ فرصتی را در دیدار با مهمانان خارجی برای یادآوری رؤیای تاریخی روسیه در دست یافتن به آبهای گرم خلیج فارس از طریق فلات ایران و نقشه های مسکو برای دست اندازی به ذخایر گاز و نفت ایران به منظور برآوردن نیازهای روز افزون خود به نیرو، از دست نمی داد ... او خود را نگهبان طبیعی و مشروع خلیج فارس در برابر توسعه طلبیهای شوروی می دانست.»^۲ با مسلم گرفتن این پیش فرض «شاه بر این اعتقاد بود که دیدگاهها و ارزشهای متمایل به غربی که او بدانها تکیه داشت و ... تجربه



رهبری، موضع سرسختانه ضد کمونیستی و قدرت بلامنازع او در ایران برای پاسداری از منافع سیاسی و استراتژیکی پیمان ناتو، او را به صورت یک عامل غیرقابل جانشین و گریز ناپذیر در می آورد. در باور او، واشنگتن و لندن چاره دیگری غیر از نگهداشتن او بر تخت سلطنت نداشتند. شاه اطمینان داشت که دوستان نیرومندش در داخل و خارج کنگره و وست مینستر تحت هیچ شرایطی نمی توانند او را رها کنند. او همچنین مطمئن بود که سفیرانش در واشنگتن و لندن، نبض ارکان عمده حکومت را در امریکا و انگلستان در دست دارند. هر چند که گه گاه اختلافاتی جزئی بین او و متحدانش بروز می کرد ولی او یقین داشت که این اختلافات را دوستانه می توان حل کرد و اصولاً وقتی که کار جدی شود غرب به حمایت از او برخواهد خاست.^۳

شاه که بر یکی از مجهزترین ارتشهای جهان فرمان می راند هیچ تهدید مؤثری را در صحنه داخلی نسبت به تاج و تخت خود مشاهده نمی کرد. با برخورداری از روابط نزدیک با همه قدرتهای بزرگ و تقریباً همه پایتختهای دنیا نمی توانست هیچ حمله آشکاری از خارج را در تصور خود راه دهد. با از میان برداشتن تقریباً همه مخالفان داخلی به سختی حتی می توانست امکان یک قیام عمومی را بر ضد خود در اندیشه بگنجانند. چنانکه در روزهای انقلاب به یک خبرنگار خارجی گفت: «کسی نمی تواند مرا سرنگون کند. من پشتیبانی یک ارتش ۷۰۰ هزار نفری را به دنبال خود دارم. همه کارگران و اکثریت مردم هوادار من هستند. من مهار قدرت را در دست دارم.»^۴

آموزگار با اشاره به این گونه ساده اندیشی های شاه می نویسد: «او هم مانند اکثر خودکامگان و اعمال گرانی که به نیکی اعمال خویش ایمان دارند، برداشتی ساده - هر چند به طرز غیرقابل توجیهی ساده لوحانه - از زندگی داشت. او می پنداشت روستاییان و کارگران، شاه پرستند. به اعتقاد او روحانیون به دو گروه تقسیم می شدند. یک گروه مرکب از عناصر روشن که اصلاحات او را می پذیرند. گروه دیگر متشکل از واپس گرایان که بدون هیچ امکان موفقیتی، با وی در ستیز در آمده بودند. روشنفکران، دانشگاهیان و خرده گیران رژیم خود را یک مشت عناصر آرمانگرا و خیال پرست، آزادیخواه گمراه، چپ گرایان کج فکر - اگر نه کمونیست - می دید... او همه کسانی را که در طیف چپ جناح میانه قرار داشتند واقعاً به حساب نمی آورد.»^۵



به عبارت دیگر او مردم را به چند دسته تقسیم می‌کرد: هواداران رژیم، بی‌تفاوتها، منتقدین و مخالفان مبارز. بر این اساس، این اعتقاد در رژیم وجود داشت که از طرف سه دسته اول هیچ خطری رژیم را تهدید نمی‌کند و گروه چهارم نیز به دلیل قلت تعداد یا به تدریج در رژیم حل می‌شوند یا به وسایل پلیسی و امنیتی حذف می‌گردند. ضمن اینکه این تقسیم بندی کاملاً اشتباه بود اما گمراه کننده تر از آن درصدهای تعیین شده برای هر یک از گروهها بود که عدم درک یک رژیم ۵۷ ساله از مردم تحت حکومت خود را نشان می‌داد. این دریافت غلط از علایق سیاسی، اقبال تحت حکومت با قضاوت ضعیف شاه درباره فساداری و پشتیبانی عناصر برخوردار و بهره‌مند از مزایای رژیم شامل نیروهای مسلح، غیرنظامیان متعلق به طبقه متوسط، صاحبان مشاغل تخصصی، کارمندان دولت، صاحبان صنایع، مدیران شرکتهای، مقاطعه کاران و دیگران ارتباط پیدا می‌کرد. اما این اقبال و سایر طبقات مردم هیچ‌گاه در محیطی قرار نگرفته بودند که بتوانند آزادانه علایق سیاسی خود را ابراز دارند و از میان رژیم شاهنشاهی و سایر روشهای کشورداری یکی را انتخاب کنند. یا حداقل نظر خود را درباره نحوه اداره کشور بیان نمایند. انقلاب این محیط را فراهم کرد و از همین جا رژیم نخستین ضربات را که در عین حال سهمگین ترین ضربات نیز بود دریافت کرد.

شاه علی‌رغم طول مدت حاکمیتش از درک این واقعیت عاجز بود که نیروی به اصطلاح پشتیبان اصلی او - صرف نظر از قلت یا کثرت آنها - به طور عمده از نخبگان محافظه کار متمول یا از نظر اقتصادی مرفه تشکیل می‌شدند. اینان از یک مشت هوادارهای بی‌خاصیت، کم تحرک و جنت مکان! ترکیب می‌یافتند که با اختیار یک روش محتاطانه (که از خصوصیات این قشر است) امیدوار بودند بتوانند جان و مال و موقعیت خود را نجات دهند. حتی در بهترین شرایط، نیروی این نخبگان انفعالی، پراکنده، بدبین و بیزار از خطر به هیچ وجه از عهده انقلابیون که چیزی برای از کف دادن نداشتند بر نمی‌آمدند. چنانکه با شروع نخستین درگیریها و رویاروییها، این قشر سرمایه‌های خود را از کشور خارج کرده و در بهترین نقاط امریکا و اروپا به خرید املاک و سرمایه گذاری پرداختند.

به علاوه رژیم اطلاع صحیحی نیز از دامنه نارضایتی مردم نداشت. در کتاب آموزگار در این باره آمده است: «... شاه به طور آشکاری از درک وسعت و دامنه نارضایتیها و شکایاتی که



xalvat.com

روز شمار
انقلاب
اسلامی

۱۰

رعایای شاه پرست او از رژیم داشتند عاجز مانده بود. بخشی از این تقصیر متوجه شخص شاه است که از برقراری ارتباط مستقیم و آزاد با مردم و به وجود آوردن جریانی که از طریق آن نظریات مردم بازتاب پیدا کند و گرفتن نبض افکار عمومی برای او امکان پذیر باشد، خودداری ورزید... مراقبتهای دقیق امنیتی هم سبب می شد که او جز با تعدادی افراد برگزیده و دست چین شده که به ملاقات او می آمدند با کس دیگری ارتباط نداشته باشد. شاه طی ۳۷ سال حکومتش پایتخت را فقط از خلال شیشه های هلیکوپتر خود دید.^۶

در این میان فشار حکومت کارتر برای ایجاد "فضای باز سیاسی" مزید بر علت گردید. اجرای این سیاست از یکسو از شدت خفقان موجود - که فعالیت مخالفین رژیم را محدود می کرد و از پیوستن سایر اقشار به آنها جلوگیری می نمود - کاست و از سوی دیگر نظامیان، نیروهای امنیتی و هواداران رژیم را که به درستی از کم و کیف این سیاست بی اطلاع بودند دچار گیجی و شگفت زدگی کرد. در سایه همین امر میدان وسیعتری بیش از آنچه طراحان "فضای باز سیاسی" تصور کرده بودند، برای مخالفان رژیم فراهم گردید.

عناصر تراز اول رژیم که طی سالهای حکومت شاه در گفت و گوها، مذاکرات و معاملات شاه با قدرتهای خارجی هیچ گونه دخالتی نداشته و از شرکت در تصمیم گیریهای قبلی نیز برکنار بودند، تنها می توانستند به حدس و گمانهای خود متکی باشند. این افراد چنین استدلال می کردند که اقدام شاه در ایجاد فضای باز سیاسی یا بخشی از یک نقشه پنهانی است که سرانجام به آشفتگی های موجود پایان خواهد داد و به نظم نوین خواهد انجامید و یا اینکه منظور از چنان سیاستی، آزمایش درجه وفاداری آنها به تاج و تخت است. این عناصر به سختی می توانستند باور کنند همان رهبری که تا یکسال قبل چنان سرسختانه با دموکراسی نوع غربی - و آزادهای آن - مخالفت می کرد ناگهان از تصمیمات بی ثبات کننده ای مانند آزادی زندانیان سیاسی، برداشتن سانسور مطبوعات و ... پشتیبانی کند.

مقامهای بلند پایه دولت، از نخست وزیر گرفته تا رؤسای دفاتر که طی زمانی دراز شاه را در نقش وزیر امور خارجه و وزیر جنگ هم دیده بودند، و به مذاکرات تنهای شاه و رهبران خارجی^۷ عادت کرده بودند، به سختی می توانستند بدانند که شاه چه فکری در سر می پروراند. آنها فقط دستورات شاه را بدون هیچ گونه پرسشی اجرا می کردند. آنها بنیان کار خود را بر



اطلاعات ناچیزی که از شاه و نزدیکان او به دستشان می‌رسید و یا بر حدس و گمان، گذاشته بودند.

مسایل بسیاری بود که شاه درباره آنها با رهبران و سفرای خارجی به گفت و گو می‌نشست و از مذاکرات خود هیچ مطلبی به کسی نمی‌گفت. فعالیتها و رهنمودهایی وجود داشت که از منطقتشان کسی جز خود او کمترین اطلاعی نداشت.

اکثر مسؤولان ارشد دولتی که از طرز تفکر و برنامه شاه آگاهی نداشتند نمی‌توانستند بفهمند که شاه با "فضای باز سیاسی" چه هدفی را دنبال می‌کند. آنها که قادر به ارزیابی درست رویدادها نبودند، عملاً نیز نمی‌توانستند مفهوم انقلاب را درک کنند.

سازمانهای نظامی و امنیتی بیشتر از هر دستگاه دیگری، از تصمیمات شاه و بی‌تصمیمی‌های او حیرت زده شده بودند. افسران ارتش که بیش از دیگر کارمندان دولت عادت به اطاعت مطیعانه و کورکورانه از عوامل شاه داشتند، نومیدانه در تلاش درک مسؤلیتهای خود بودند. از یکسو از ارتش خواسته می‌شد که از نظم و قانون پاسداری کند و از سوی دیگر همین ارتش از سرکوبی قاطعانه تظاهرکنندگان خیابانی و دیگر گروههای مخالف منع می‌شد. امرای ارتش که سالهای متمادی به اطاعت کورکورانه و عدم استقلال در تصمیم‌گیری خو گرفته بودند نه می‌دانستند که چگونه اوضاع را تشریح کنند و نه به طریق اولی می‌دانستند که چگونه باید با آن به مقابله برخیزند.

در همین حال انقلابیون پس از هر پیروزی کوچک، بر شدت اقدامات خود می‌افزودند. در این مبارزه هر بار که رژیم تسلیم می‌شد آنها سطح توقعات خود را بالاتر می‌بردند، تا آنکه به قصد جان زدند و خواستار سرنگونی شاه و تغییر رژیم شدند. در همین شرایط تعدادی از درباریان، وزرا یا به عبارتی یاران گرداگرد فرح، ساز خود را کوک می‌کردند و بنا به بعضی اخبار و تحلیلها در راستای سیاستهای چند دولت خارجی زمینه را برای پذیرش جانشینی رضا پهلوی به جای پدرش فراهم می‌کردند. مسعود بهنود در توضیح این موضوع می‌نویسد:

«سازمان اطلاعاتی اسرائیل مدتها پیش از سیا به بیماری شاه و احتمال رخ دادن انفجاری در ایران پی برده بود. چنین بود که از زمان روی کار آمدن جیمی کارتر در امریکا، آنان با دریافت علامات نگران‌کننده‌ای از ایران به فکر افتادند و به آینده‌نگری مشغول شدند... نتیجه کوششها



xalvat.com

روز شمار
انقلاب
اسلامی

۱۲

در برنامه ریزی بعدی اسرائیلیان خود را نشان داد. آنها ... برنامه‌ای تدارک دیدند که می‌بایست به آهستگی و بی‌آنکه پیش از موقع سوءظن شاه را برانگیزد، به اجراش گذارند. در طرح آنها به قدرت رساندن فرزند شاه و فرح ... پراهمیت‌ترین بخشها بود. حاصل آنکه به زودی رسانه‌های گروهی با نفوذ غرب توجه اصلی خود را به فرح معطوف کرده از این زمان کوشیدند از او چهره‌ای لیبرال و مخالف تندروی‌های رژیم بسازند که در آینده به کار آید. آنچه این انتخاب را بیشتر توجیه می‌کرد، وجود یک گروه متجدد غرب‌گرا و ضدعرب در دور و بر فرح بود که همگی به علت تمایلات ناسیونالیستی به دور از مشترکات ملت ایران با کشورهای مسلمان بر تاریخ پیش از اسلام ایران تأکید داشتند.

به زعم اسرائیلیان این گروه در غیاب شاه می‌توانستند بهتر از او مملکت را اداره کنند و روابط با اسرائیلیان و یهودیان ایرانی را ادامه دهند. کوشش برای بازسازی تصویر فرح در افکار عمومی آمریکا و اروپا که به شدت علیه رژیم شاه تهییج شده بودند، از پیش آغاز شد ولی با روی کار آمدن کارتر شدت گرفت ...^۹

هر چند صحت ادعای بهنود می‌تواند مورد تردید قرار گیرد اما حتی تصور درستی بخشی از این طرح با وجود این انگیزه در اطرافیان نزدیک شاه، آشفتگی موجود در مرکز فرماندهی رژیم را نشان می‌دهد. این فرماندهی مسلماً نمی‌توانست به جز عقب نشینی گام به گام و چشم بسته از مقابل انقلابیون پراگیزه که رهبری فعال، پرتحرک و شجاع را نیز پیشاپیش خود داشتند - کاری انجام دهد.

پاییز و زمستان سال ۱۳۵۶ در این تب و تاب به پایان رسید در حالی که مردم ایران هرگز به یاد نداشتند که به خاطر استقبال از بهار پیروزی در طول تاریخ کهنسال خود، نوروز و بهار را تحریم کرده باشند. تقدیر این بود که سال بعد، ماههای آخر سلطنت در ایران سپری شود و مردم با پس زدن سایه سیاه و سنگین خفقان شاهنشاهی، آسمان آبی ایران را ببینند.

پانوشتها:

۱. عمده صاحب نظران و نظریه پردازان مباحث مربوط به "انقلاب" نظیر "کرین برین تون" و "هانا آرت" معتقدند انقلاب در جریان خروشان خود به مرحله‌ای خواهد رسید که دیگر هیچ سدی نمی‌تواند در برابر آن قرار گیرد و حتی انقلابیون نیز قادر به



متوقف کردن حرکت تکاملی آن به سوی پیروزی نیستند. این مرحله را "مرحله برگشت ناپذیری" انقلاب نامیده‌اند.

برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: آرت، هانا - انقلاب - عزت الله فولادوند، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.

۲. آموزگار، جهانگیر - فراز و فرود دودمان پهلوی - اردشیر لطفعلیان - تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶ - ص ۴۱۱.

۳. آموزگار - همان.

۴. مصاحبه "یواس نیوز اند ورلدریپورت" با شاه - ۲۸ ژوئن ۱۹۷۸.

۵. آموزگار - همان - ص ۴۱۲.

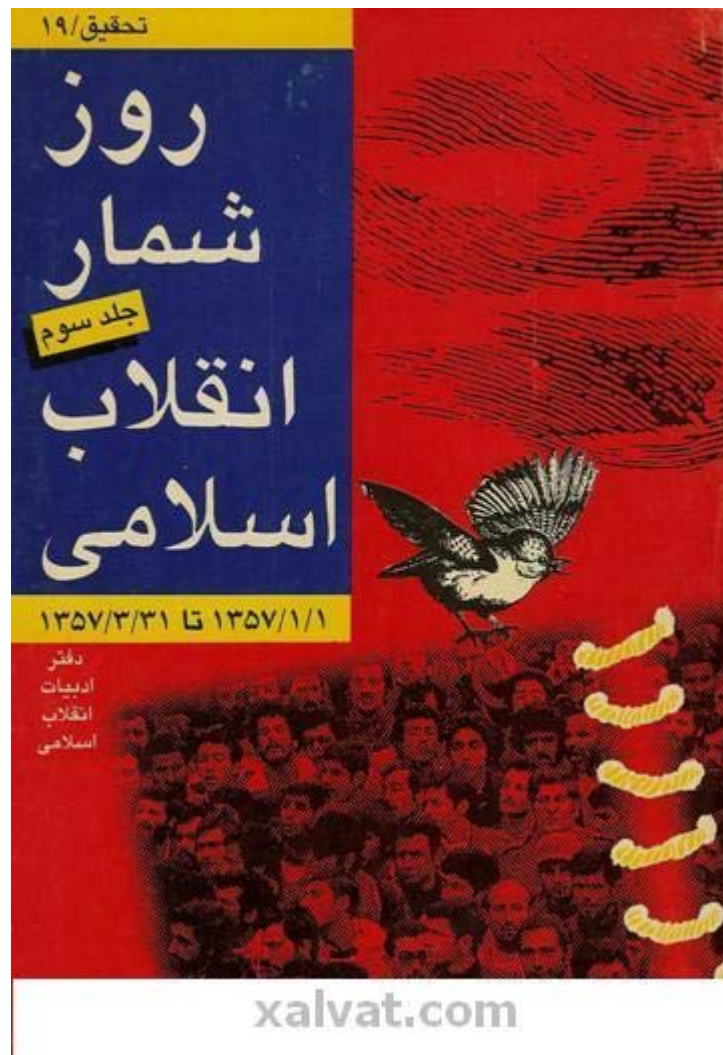
۶. آموزگار - همان - ص ۴۱۶.

۷. در خاطرات تعدادی از نزدیکان شاه که فرصت یافتند نکاتی را از نحوهٔ کشورداری شاه بنویسند آمده است که هیچ گاه از مذاکرات خصوصی شاه با سفرا و رهبران خارجی صورت برداری نمی‌شد و از راز و رمز این مذاکرات به ویژه در فاصله سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ همه بی‌اطلاع بودند.

۸. به اعتقاد "بهنود"، سفر پنهانی موشه دایان در سال آخر دولت هویدا به تهران و در پی آن ملاقات متاعیم یگین، نخست وزیر تندرو اسرائیل یا شاه، جزئی از کوششهای آنان برای راهنمایی شاه بود که با تفرعن شاه بی‌نتیجه ماند. چنین بود که اسرائیلیها به سلسله کوششهای منفردی دست زدند تا جلوتر از حوادثی که پیش بینی کرده بودند، حرکت کنند تغییر "یوسف غوری" دیپلماتی که از سالها پیش به عنوان رئیس "دفتر اسرائیل در تهران" خدمت می‌کرد، و اعزام یک مأمور کارکنش امنیتی به نام "بوری لوبرانی" به جای او سرآغاز این کوششها بود. لوبرانی چند ماه پس از آغاز مأموریت تازه‌اش به تل آویو رفت تا رهبران اسرائیل را از اوضاع داخلی ایران با اطلاع کند.

(بهنود، مسمود - از سید ضیاء تا بختیار - تهران، جاویدان، ۱۳۷۴ - ص ۷۲۲)

۹. بهنود، مسمود - از سید ضیاء تا بختیار - تهران، جاویدان، ۱۳۷۴ - ص ۷۲۳



xalvat.com



■ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی

■ روزشمار انقلاب اسلامی (جلد سوم)

■ واحد تدوین تاریخ انقلاب اسلامی

□ طرح جلد: کورش پارسائزاد

□ چاپ اول: ۱۳۷۸- تیراژ ویژه اخذ سفارش دوازدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران: ۱۱۰۰ نسخه

□ حروفچینی، صفحه آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات سوره

□ نقل و چاپ نوشته ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

ISBN: 964-471-442-3

شاپک: ۹۶۴-۴۷۱-۴۴۲-۳



xalvat.com

فهرست مطالب

۷.....	اشاره
۹.....	مقدمه
۱۳.....	فروردین
۱۸۵.....	اردیبهشت
۳۹۷.....	خرداد
۵۳۵.....	فهرست اعلام



مقدمه

سال ۱۳۵۷ را رژیم و مشاورین داخلی و خارجی اش با این ارزیابی از حوادث آغاز کردند که آزادی های سیاسی داده شده پس از یک دوره طولانی اختناق، و زمینه های مناسبی که تورم و فاصله طبقاتی ایجاد کرده است، محیط مناسبی برای استفاده گروههای سیاسی خارج از حاکمیت شده است؛ بنابراین می توان با اقدام هماهنگ نهادهای رژیم هم آزادی های سیاسی داده شده را ادامه داد و حفظ کرد و هم بر پیامدهای حاصل از آن فائق آمد. بر این اساس در چند بعد اقداماتی آغاز و پی گیری شد:

الف - در بُعد سیاسی

۱- رژیم بر این گمان بود که اکثریت مردم در برابر مسایل سیاسی موضع مشخصی ندارند و با کشیدن آنها به صحنه فعالیت های سیاسی در چهارچوب حزب رستاخیز می تواند هم رنگ تازه ای به حرکت های سیاسی بزند، هم از بالا بر این حرکتها کنترل داشته و آنها را هدایت کند و نیز از نزدیک شدن اکثریت مردم به گروه های سیاسی حرفه ای و درسرهای اقدامات آنها جلوگیری نماید. در این راستا تشکیل منظم جلسات کانون های حزبی، فعال کردن سازمان سپاهیان انقلاب حزب رستاخیز، تجدید سازمان تشکیلات دانشجویان حزب، حرکت و سازماندهی هماهنگ سازمان کارگران و زنان ایران در سراسر کشور و بکارگیری «گروه بررسی مسایل ایران» به رهبری نهاوندی و ترغیب آن به فعالیت های بیشتر در جمع های دانشگاهی و روشنفکر و آماده نمودنش برای تبدیل به یک جناح سوم در حزب رستاخیز، بخشی از اقدامات پیش بینی شده بودند.

مجیدی رهبر جناح پیشرو حزب رستاخیز در بیانیه ای که روز چهاردهم فروردین با اشاره به حوادث روزهای تعطیل در کشور و در جهت جذب مردم به پیوستن به حرکت های حزبی منتشر کرد، مردم را مورد خطاب و سؤال قرار داد و نوشت:

«چرا با باز شدن فضای سیاسی بعضی از آنان که وظیفه ملی داشته تا مکنونات قلبی خود را صریحاً بیان دارند و با صداقت در گفتار خویش بر غنای این محیط باز گفت و شنود بیفزایند، خاموش مانده اند. و نه تنها نظریات و برداشتهای خود را مکتوم نگاه می دارند بلکه



با نجواها و صحبت‌های زیرگوشی نقش منفی بازی می‌کنند و تخم بی‌اعتقادی و بی‌تفاوتی می‌پاشند، در حالی که می‌توانند با سری بلند و با صدایی رسا مطالب خود را در چهارچوب اصول انقلاب ابراز دارند. [...] بی‌تفاوتی و قصور را از اینها فراتر برده، حتی به وظیفه میهنی و وجدانی خود در مخالفت و مقاومت در مقابل رجاله بازی‌ها و خرابکاری‌ها و آشوبگری‌ها و چپاول‌ها هم عمل نمی‌کنند و میدان را خالی می‌گذارند. [...] مردم ایران بیدار شوید. فعالان حزب رستاخیز ملت ایران به خود آیدید.»^۱

۲- جا انداختن محور قانون اساسی و رعایت آن برای به تفاهم رسیدن با گروه‌های سیاسی خارج حاکمیت. در حالی که خود این گروه‌ها نیز محدودیت قانون اساسی را در مبارزه سیاسی با رژیم، در مبانی اعتقادی و حمل به آن، رعایت می‌کردند و حداکثر تقاضایشان از رژیم این بود که شاه باید سلطنت کند نه حکومت.^۱ بنابراین هماهنگ کردن گروه‌هایی مثل نهضت رادیکال ایران نهضت آزادی، اتحادیه^۱ جبهه ملی ایران، نهضت دمکراتیک و روحانیونی نظیر شریعتمداری چندان مشکل نبود و در صورت حذف امام و جناح او از اوضاع سیاسی کشور، دست یافتن به توافق امری کاملاً طبیعی و ممکن می‌نمود. این تلاش، از سوی دیگر، راهی برای جدا و منزوی کردن و حذف تدریجی فیزیکی و فکری یاران امام از روند مسایل کشور محسوب می‌شد.

۳- در بعد مذهبی تقویت و برجسته کردن نقش آقای شریعتمداری به عنوان رهبر مذهبی کشور. چنانکه در بهار سال ۵۷ چندین ملاقات میان نمایندگان رژیم (احمدعلی مسعود انصاری و بهبهانیان- از مسئولین دربار) و شریعتمداری صورت می‌گیرد. این در حالی است که رهبر انقلاب دسترسی به رسانه‌های عمومی ندارند، چند مصاحبه با خبرنگاران خارجی برای آقای شریعتمداری به عنوان رهبر مذهبی ایران ترتیب داده می‌شود و انعکاس این مصاحبه‌ها از رادیو لندن درخور توجه است. ضمناً دیدارهای متعدد نمایندگان مجلس شورای ملی و رهبران سیاسی خارجی حاکمیت با ایشان و انعکاس این دیدارها در رسانه‌های عمومی در همین راستا قابل تفسیر است.

۴- با هماهنگی بغداد، ایجاد محدودیت تدریجی برای رهبر انقلاب در جهت وادار کردن ایشان به سکوت و درنهایت پذیرش وضع موجود، تا رژیم بدون مزاحمت جناح قوی، پر شور و انقلابی-نه اصلاح طلب- بتواند برنامه‌های طراحی شده را به پیش ببرد.

۵- در جهت تطهیر شاه و رژیم او از تباهی و فساد حاکم، برکناری چند تن از عوامل رژیم به عنوان کسانی که سرمنشاء اصلی نارضایتی‌های مردم بوده‌اند. تغییر رییس و معاون ساواک و فرستادن نصیری به پاکستان در این جهت صورت گرفت.

۶- بازتاب گسترده^۱ دستگیری سرتیپ درخشانی، به دنبال دستگیری سرتیپ مقربی، به عنوان عوامل جاسوسی شوروی در ایران و انعکاس ویژه^۱ آن در مطبوعات به شکلی که القاء شود آنها در تحولات و حوادث اخیر کشور دارای نقش بوده‌اند، در حالی که این دو ماهها قبل لو رفته و تحت نظر بودند و اطلاعات ارایه شده از سوی آنها به طرف روس با ارزش نبود.

۷- بازتاب^۱ وسیع مصاحبه رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی میرزا جعفر علاف، از اعضای بریده سازمان مجاهدین خلق و انعکاس مطالب او در مورد مسایل درونی سازمان در جهت



خراب کردن ذهنیت مردم نسبت به انقلابیون.

۸- اجازه به نمایندگان مجلس برای استیضاح دولت و ایراد نطقهای قبل از دستور، برای امیدوار کردن مردم به مجلس و انتخابات پارلمانی سال ۵۸. به عبارت دیگر مبارزه سیاسی در چهارچوب رژیم و برای کسب کرسیهای پارلمانی، نظیر اقداماتی که در دهه ۲۰ صورت گرفت و تا حدودی برای ایجاد آرامش و کشیدن مبارزات سیاسی از خیابانها به صحن مجلس مؤثر بود.

ب - در بُعد غیرسیاسی

۱- تشکیل «کمیته های اقدام ملی» توسط جناح پیشرو حزب رستاخیز به عنوان اقدامی خودجوش برای پاسداری از رژیم شاهنشاهی و دستاوردهای انقلاب سفید. این کمیته ها در شهرهای مختلف حتی به سلاح های گرم و سرد تجهیز شدند و از آنها به عنوان خط اول تهاجم به نیروهای انقلابی و تظاهرات مردم استفاده شد و در تبلیغات رژیم از اینگونه اقدامات به عنوان برخورد مردم با عوامل بیگانه نام برده شد.

۲- تقویت نیروی پایداری در کلیه شهرهای کشور و تشکیل ستادهای مقابله و اجازه دستگیری متظاهرين و سرکوب مردم توسط آنها. اقدامات این نیرو در بعضی از شهرستانها مفید بود و در کنار کمیته های اقدام ملی، موجب تقویت نیروهای انتظامی بودند.

۳- استفاده از تهدید و ارعاب برای تغییر موضع یا از میدان به در کردن رهبران گروههای سیاسی خارج از حاکمیت به وسیله بمب گذاری، تعرض به منازل مهندس بازرگان، داریوش فروهر، دکتر سنجابی، مقدم مراغه ای، ضرب و شتم دکتر پیمان و دکتر لاهیجی و نیز حمله به دانشجویان در کوههای شمال تهران و دستگیری گروهی از آنها توسط اعضای نیروی پایداری از جمله اقداماتی است که با این هدف صورت گرفتند.

اما در این میان چند عامل عمده، عدم موفقیت رژیم را برای پی گیری برنامه ها و طرحهایش موجب شدند.

۱- سازش ناپذیری رهبر انقلاب و توجه دقیق ایشان به رویدادهای داخل کشور و نیز شفاف بودن مواضع، پرهیز از شعارهای کلی و پافشاری بر محور حذف شاه به جای محور تعهد به قانون اساسی.

۲- گزینش روحانیون هوادار مواضع امام به جای روحانیون و سیاسیون ساده اندیش از سوی مردم، به عنوان هادیان راه انقلاب که در این مورد نقش طلاب جوان حوزه های علمیه بدون شک درخور توجه است.

۳- ناآشنایی سفیر امریکا با اوضاع و احوال کشور، روابط میان جناح بندی ها و مراکز قدرت، دوری امریکا از مسایل ایران و درگیری در مذاکرات منتج به قرارداد - کمپ دیوید و نیز دودستگی نگرش و تحلیل گردانندگان سیاستهای کاخ سفید از رویدادهای ایران.^۲ چنانکه سولیوان، سفیر امریکا در ایران در تحلیلی از اوضاع کشور و مشکلات رژیم به وزارت خارجه دولت متبوع خود می نویسد:

«شاه یادآور شده که توجه او برای پیش برد مراحل برنامه های لیبرالیزاسیون داخلی



همچنان مورد توجه اش می باشد. همانطور که انگلیسی ها اشاره کرده اند، این مشکلات بسیاری را ایجاد می کند [...] مشکل شاه به نظر ما بیشتر ناشی از فشار برای ایجاد نهادهای مدرن است. [...] در حالی که ناآرامی های کنونی ایران از پانزده سال پیش به این سو، در بدترین حالت خود قرار دارد، اما شیوه شاه در مقابل آن بسیار پیچیده است. [...] تکنیک شاه در کنترل ارتش، نیروهای امنیتی، وزرا و سایر مقاومت کنندگان بالقوه بیشتر شبیه ستون های موازی است تا یک هرم. اما این روش برای خود او خوب کار کرده است. بخصوص وقتی با آنچه در کشورهای مجاور گذشته است، مقایسه شود.^۲

۴- فعالیت و یا واماندگی هواداران رژیم به واسطه خصوصیات ذاتی این گروه.

۵- همراهی بازاریان با انقلاب و شرکت آنها در اعتصابات سراسری بهار ۱۳۵۷ که در اعتصاب سراسری ۱۵ خرداد جلوه ویژه ای داشت.

۶- گرایش تدریجی اما رو به گسترش گروههای بیشتری از مردم به امواج انقلاب، علیرغم تبلیغات گسترده رژیم، به شکلی که هر تظاهرات از تظاهرات قبلی وسیع تر و کوبنده تر برگزار می شد. گسترش تظاهرات به اکثر شهرهای کشور، تمامی عوامل رژیم را درگیر ساخت و فرصتی برای تفکر آنها پیرامون آنچه در محیطشان می گذرد باقی نگذاشت.

بهار ۱۳۵۷، باغ پاییزی انقلاب به شکوفه نشست تا در زمستان به بار آید.

پرویز سعادت

پانویس:

۱- پیغام امروز - ش ۵۲۳۹ - ۱۵ / ۱ / ۵۷ - ص ۲.

۲- مرحوم مهندس مهدی بازرگان حتی در ملاقات اوایل آبان ماه ۵۷ خود در پاریس یا امام بر این نکته تاکید و شرکت در انتخابات شاه فرموده را راه مناسبی برای بیرون انداختن تدریجی شاه توصیه می کند. او در خاطرات خود از این ملاقات می نویسد:

«مختصری از وضع ایران، عقب نشینی های شاه و امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کرده گفتم؛ انتخابات مجلس که وعده آزادی آن را داده اند فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهد بود و شاه را می شود به تدریج بیرون انداخته، از راههای قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد. [...] ساده نگری و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل اینکه قضایا را انجام شده و حل شده دانسته، گفتند: «شاه که رفت و به ایران آمدم [...]»

[شصت سال خدمت و مقاومت (خاطرات مهندس مهدی بازرگان) - غلامرضا نجاتی - رسا، تهران، ۱۳۷۷ - ص ۲۵۶]

۳- مجله لبنانی «الصیاد» طی مقاله ای به این موضوع اشاره کرده و نوشت:

«جناح اول به رهبری برژنیسکی مشاور امنیت ملی کارتر خواستار پشتیبانی از محمدرضا شاه پهلوی برای مقابله با دشواری های اقتصادی و سیاسی فراوان امپراطوری دوست، چرا که او همچنان هم پیمان مهمتر آمریکا در منطقه در برابر جاه طلبی های شوروی نسبت به این منطقه به شمار می رود. اما جناح دوم به رهبری سایروس ونس، وزیر خارجه که خواهان مدارا با مخالفان رژیم، مذاکره با آنها و گسترش آزادی های سیاسی است.»

(بولتن رادیو و تلویزیون ملی ایران - ش ۱۵۵۸۳ - ۲۴ / ۱ / ۵۷ - ص ۳)

۴- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام - اسناد لانه جاسوسی آمریکا - (دخالت های آمریکا در ایران - ش ۲) - ص ۱۰۵ - ۱۲۳ -

نمونه ای از صفحات این مجموعه :

پاژوشها:

- ۱- اسناد ساواک (واحد اسناد دفتر ادبیات انقلاب اسلامی)
- ۲- همان.
- ۳- همان.
- ۴- عروة الوثقی - ش ۱۱۷، ۱۳، ۱۱، ۶۲، صص ۳۸ و ۳۲.
- ۵- اطلاعات - ش ۱۵۶۴۳، ۱۶، ۴، ۵۷، ص ۳۰.
- ۶- بولتن رادیو و تلویزیون ملی ایران - ش ۱۵.
- ۷- ۱۶، ۲۱، ۵۷، صص ۷ و ۶.
- ۸- بولتن خبرگزاری پارس (اخبار ایران) ش ۲۲ - ۲۲، ۱۶، ۲۲، ۵۷، ص ۹.



محمد مصدق

۸- محمد مصدق در ۱۲۵۸ هـ. ش در تهران متولد شد. در هفده سالگی به تصدی استیفای خراسان انتخاب شد و ده سال در این سمت باقی ماند. پس از افتتاح مدارس جدید، به فرا گرفتن علوم تازه پرداخت. با آغاز انقلاب مشروطیت وارد فعالیتهای سیاسی شد. او از مخالفان سرسخت قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود که بین امپریالیسم انگلستان و دولت وثوق الدوله منعقد شد که ایران را رسماً تحت الحمایه انگلیس می کرد. در موقع امضای آن، اعتراضات خود را در زمینه عقد این

قرارداد به جامعه ملل تقدیم کرد. پس از سقوط کابینه سیدضیاء در کابینه بعدی به وزارت دارایی منصوب شد. اما پس از چند ماه به دلیل وجود مستشار مالیه انگلیسی این سمت را نپذیرفت. در زمان نخست وزیری سردار سپه از قبول پست وزارت در کابینه او امتناع کرد و بعد از سوی مردم تهران به نمایندگی دوره پنجم مجلس شورای ملی انتخاب شد. در این دوره با تصویب ماده واحده تغییر قاجاریه به پهلوی، مخالفت کرد که به هر حال تصویب شد. در دوره ششم مجلس نیز به نمایندگی انتخاب شد و پس از پایان این دوره دستگیر و ابتدا در بیرجند، سپس احمدآباد زندانی شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ محمد مصدق در پی ۱۶ سال برکناری از عرصه سیاست، به عنوان نماینده اول مردم تهران، به مجلس دوره چهاردهم راه یافت. بعد از این تاریخ مبارزات او برای ملی کردن صنعت نفت با جنبش ضددیکتاتوری و ضدامپریالیستی آغاز شد. مجلس شورای ملی، در آن زمان، عمدتاً از نمایندگان سرسپرده امپریالیسم و دربار سلطنتی تشکیل شده بود و با تصویب قانون ملی شدن نفت مخالفت می کرد. جنبش خلقی و ضدامپریالیستی و آنچنان شدت یافته بود که مخالفت آشکار از سوی مجلس سرسپرده، امری محال می نمود و در نتیجه طرح ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید. در پی تصویب آن دسایس و توطئه های مشترک امپریالیسم امریکا و انگلستان و دربار سلطنتی وسعت یافت. امپریالیسم ها مانع تولید و توزیع نفت شدند اما تا آنجایی که دکتر محمد مصدق اقتصاد بدون نفت را اعلام کرد. سرانجام سازمان ملل با کمک عوامل سرسپرده امپریالیسم و شاه خائن، کودتای ننگین ۲۸ مرداد را به ثمر رسانید و دولت قانونی دکتر مصدق سقوط کرد. دکتر مصدق در دادگاهی فرمایشی محاکمه شد و به سه سال زندان محکوم شد و پس از پایان این دوره محکومیت، در منزلش واقع در احمدآباد تحت کنترل مأمورین نظامی بود تا سرانجام در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ درگذشت.

۹- حبیب الله پیمان در ۱۳۱۴ در شیراز به دنیا آمد. فعالیت سیاسی خود را در جوانی با مشارکت در نهضت آزادی مردم ایران شروع کرد. در زمان مصدق رهبری سازمان دانش آموزان، جوانان و دانشجویان را بر عهده داشت و در شیراز روزنامه کار و

آزادی را منتشر می کرد. در جریان کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی به نهضت مقاومت ملی پیوست. در ۱۳۳۶ همراه دکتر شریعتی دستگیر شد. در ۱۳۳۹ عضو کمیته جبهه ملی دوم در دانشگاه بود که بازداشت شد و بعد از آزادی به همراه جناح چپ حزب مردم ایران، جنبش آزادیبخش مردم ایران (جاما) را پی ریزی کرد. در ۱۳۴۶ دوباره دستگیر و زندانی شد. بعد از یک سری فعالیتهای دیگر، در ۱۳۵۵ به کمک عده ای «جنبش مسلمانان مبارز» را پایه گذاری کرد. آخرین بار در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ دستگیر و پس از مدتی آزاد شد. وی که دارای دکترای دندانتزاشکی است، تألیفاتی نیز در زمینه های مختلف دارد.

- ۱۰- همان، ش ۱۵، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۵۷، صص ۲۴، ۲۲.
- ۱۱- اطلاعات - ش ۱۵۵۸۰، ۱۶، ۲۱، ۵۷، ص ۲۱.
- ۱۲- جوانان رستاخیز - ش ۱۳۷، فروردین ۵۷ - ص ۶۸.
- ۱۳- بولتن رادیو و تلویزیون ملی ایران - ش ۱۶.
- ۱۴- ۱۶، ۲۲، ۵۷، صص ۲۴.
- ۱۵- همان، ش ۱۷، ۱۷، ۲۳، ۵۷، ص ۵.
- ۱۶- همان، ش ۲۰، ۲۷، ۵۷، صص ۱۲.
- ۱۷- همان، ش ۱۹، ۲۶، ۵۷، صص ۳۶.
- ۱۸- اطلاعات - ش ۱۵۵۸۰، ۲۱، ۵۷، ص ۴.
- ۱۹- علی اجمعی در ۱۳۰۶ در شهر ورامین متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در همان شهر به پایان رسانید، و در رشته اداری از دانشگاه هامبورگ و در رشته اقتصاد از دانشگاه ملی به درجه لیسانس نایل آمده است. در ۱۳۵۱ به سمت نمایندگی مردم تهران در انجمن شهر تهران انتخاب شد و از ۱۳۵۲ به سمت نایب رئیس انجمن استان مرکزی در این انجمن برگزیده شد.

ایشان به زبان های انگلیسی و آلمانی آشنایی داشته و مقالات بسیاری از ایشان در مطبوعات ایران به چاپ رسیده است.

- ۱۹- آیندگان - ش ۳۰۸۶، ۲۱، ۵۷، صص ۱۳.
- ۲۰- اطلاعات - ش ۱۵۵۸۰، ۲۱، ۵۷، صص ۲.
- ۲۱- همان، ص ۲۴.